

داخلاعات و گفتاوردها

مناسبت مجلس بزرگداشت هجرت
سال تولد خواجه عبدالقادر
هروی



اندیشه های پیرهرات

مؤلف: علی اصغر «شیر»

وزارت اطلاعات و کلتور



برخی از اندیشه های عرفانی

خواجہ عبداللہ انصاری ہروی

(۳۹۶-۵۴۸۱)

تالیف :

علی اصغر « بشیر »

بیہقی کتاب خپرولو مؤسسہ

نور - ۱۳۵۵

تذکر

این رساله ، به مقصد مطالعه همه خوانندگان ، خواه سا بقه مطالعات تاریخی و عرفانی داشته باشند ، و خواه رشته تخصص شان در زمینه دیگری باشد ، تقدیم میشود .

دانشمندگرامی ، علی اصغر بشیر ، در طول سالیان ، چه در هرات و چه در کابل ، آمادگی تهیه کتابی جامع را ، در باره خواجه عبدالله انصاری هروی گرفته بود . مگر پس از آنکه ، هنگام تذکار نهمین سال و فات خواجه ، يك عده كتب درباره زندگانی و آثار خواجه به چاپ رسید ، و بعد از آنکه آمادگی تهیه يك عده كتب دیگر ، به مناسبت هزارمین سال تولد خواجه بدست تکمیل گرفته شد ، آنگاه مجلس علمی موظف به امور بزرگداشت پیر هرات ، نشر این کتاب را تصویب نمود .

مؤلف بادر نظر گرفتن آنچه در كتب دیگر در باره خواجه می آید و آمده است ، بر بخش آخر کتاب خود تجدید نظر نمود و همان بخش را برای چاپ آماده کرد . در حال حاضر ، این کتاب ، حاوی فصولی غیر از آنچه در كتب دیگر در این زمینه به نشر رسیده ، و با عبارتی که جالب مطالعه همه خوانندگان و غیر متخصصان نیز می باشد ، بخوانندگان تقدیم میشود .

یقین است مؤلف محترم برای چاپ های آینده کتاب مطالب مزید را که مورد علاقه خوانندگان باشد خواهد افزود .

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار

تاریخ جهان - تاریخی که درباره آن گفته اند : آینه گذشته و مشعل آینده است - تاریخ جنگها و کشتارها و غارتگریها و جهان سوزیها و ویرانیها نیست، بلکه تاریخ تمدن و سرگذشت علم و ادب و اخلاق و هنر است و چنین تاریخ و سرگذشتی جز شرح حال و داستان زندگی و اندیشه و کار انسانهای واقعی نیست .

انسانهایی که با چشم حقیقت بین به کاینات نگرینند و با اندیشه تابناک و فهم درست به جستجوی حقایق پرداخته اند : انسانهایی که توسن سرکش احساسات و تمایلات نفسانی رابه تازیانه انصاف و ازخودگذشتگی رام کرده اند .

انسانهایی که در سراسر دوران حیات خود باحق و خیر و جمال سروکار داشته اند .

انسان‌هایی که رمز سعادت رابه نیروی مجاهدت در یافته اند اما هرگز نخواستند که سعادت رابه خود انحصار دهند، بلکه بر ای آشنا ساختن دیگران با رمز و راز خو شبختی از دل و جان کوشیده اند.

انسان‌هایی که از چار دیواری اوهام و خرافات، قدم بیرون نهاده و در دنیای حقایق سیر و سیاحت کرده و ارمغانها ازین سفر روحانی برای دیگران آورده اند.

انسان‌هایی که مفهوم انسانیت رانیکو در یافته و باتلاش و کوشش عنوان والای «انسان کامل» و «یادست کم» «انسان پیشرو» رابدست آورده اند.

تمدن، ثمره و محصول فکر و کارچنین انسانهاست و تاریخ تمدن تاریخ زندگانی آنها.

وپیر هرات، خواجه عبدالله انصاری قدس سره، یکی از این گونه انسانهاست.

شخصیت و کارهای کم نظیر این انسان صاحب دل، مورد تجلیل و احترام معاصرانش و کسانی که بعد از وی آمده اند، واقع شده و دایره عظمت مقامش از محیط زادگاه و وطنش بسی فراتر گسترده شده است.

من مطالعه شرح حال این فرزند ارجمند هرات را برای خود و همه کسانی که دل‌بسته افتخارات این سرزمین باستانی هستند لازم بلکه واجب میدانم و نوشتن داستان پرمجرای حیات و اوقات او و تحقیق در آراء و عقاید و تعلیمات او را واجبتر!

این عقیده نزد من پیوسته گرامی بوده است به همین سبب از ۲۹ سال پیش با وجود گرفتاری‌های زندگی و قلت بضاعت علمی تا آنجا که وسایل ناقص تحقیق و تتبع اجازه میداد، به ادای این واجب در حدود توانایی خود اقدام نمودم و در بیست و پنج سال پیش موفق به تألیف کتابی بنام «جستجو در احوال و آثار پیر هرات» شدم که خلاصه بسیار ناقصی از آن در سال ۱۳۳۰ زیر عنوان حالات پیر هرات، نخست در روزنامه اتفاق اسلام و سپس به صورت جداگانه در مطبعه اتفاق اسلام هرات چاپ شد، در سال

۱۳۳۲ مجله ژو ندون چاپ خلاصه مفصل تری از آن رازیر غنـو ان «زندگانی و مکتب پیر هرات» بطور مسلسل آغاز کرد که چند ماهی از سال ۱۳۳۳ را در بر گرفت. بعدها اطلاع یافتیم که یکی از دانشمندان فرانسوی بنام سر ژ بو رکوی که از راهبان دو مینیکی است و در تحقیق علمی احوال و آثار پیر هرات رنج فراوان برده است، در نوشتن زندگینامه پیر هرات حق مطلب را بصورتی ادا کرده است که بهتر از آن کمتر تصور میشود، از آنرو بکلی از چاپ کتاب چه مختصر و چه مفصل منصرف شدم.

درین اواخر که وزارت اطلاعات و کلتور بر اساس پالیسی کلتوری دولت جمهوری افغانستان به سلسله احیاء نام و آثار بزرگان گذشته کشور در صدد تشکیل مجلس بزرگداشت هزارمین سال تولد پیر هرات برآمد، عده ای از دوستان، خواستار تجدید طبع کتاب مزبور شدند و توصیه کردند که با طبع تمام کتاب موافقت نمایم ولی چون قرار است که ترجمه کاملتری از تالیف دانشمند فرانسوی که البته تحقیقات تازه تر و کاملتری را نسبت به گذشته خواهد داشت توسط استاد دکتور روان فرهادی بمناسبت این مجلس بزرگداشت تهیه و چاپ شود، اینجا نب لازم ندانستم که قسمت شرح حال و تاریخ زندگانی پیر هرات، از کتاب «جستجو در احوال و آثار پیر هرات» که مطالب آن با کتابی که قرار است ترجمه و طبع شود، تقریباً همانند خواهد بود، به چاپ برسد ولی برای اینکه فرمایش دوستان محترم را اطاعت کرده باشم و در عین حال به سهم خود در بزرگداشت آن بزرگمرد تاریخ، شرکت نموده باشم، با استفاده از آن آثار پیر هرات که چند سال قبل به مناسبت نهمین سال وفات پیر هرات به چاپ رسیده و در هنگام تالیف کتاب به دسترس من نبود، مانند «طبقات الصوفیه» و «صد میدان» که هر دو با کوشش عالمانه پوهاند عبدالحی حبیبی در کمال دقت چاپ شده است و «منازل السائرين» چاپ قاهره که زحمت تصحیح و مقابله آنرا دانشمند سابق الذکر فرانسوی متحمل شده است، فصلی از کتاب جستجو در احوال و آثار پیر هرات را که مربوط به اندیشه های صوفیانه و

عارفانه پیر هرات است ، تجدیدنظر نموده برای چاپ آماده ساختیم و برای آن عنوان «برخی از اندیشه‌های عرفانی پیر هرات» را مناسب یافتیم ، امیدوارم که تا اندازه‌ی دربار نمودن و توضیح افکار و تعلیمات عرفانی پیر هرات برای کسانی که تاکنون درین زمینه مطالعه‌ی ندارند موفق‌شده باشم ولی به هر حال از همه خوانندگان آنی که مطالعه‌ی این سطور به قیمت وقت‌گرانبهای ایشان وافی نیست و آثار عربی و دری خواهی را بدقت خوانده اند معذرت میخواهم و ضمناً آرزو دارم که هر سهو و اشتباهی را که در آن می‌بینند مورد انتقاد قرار دهند و از راهنمایی دریغ نفرمایند زیرا در این مطلب شکی نیست که بزرگ‌ترین حقیقت از تصادم افکار پدیدمی‌آید و من میخواهم که این اثر ناچیز نمونه‌ای از حقیقت نویسی و یادست کم حقیقت خواهی باشد نه سرمایه‌شهرت و نامجویی .

«علی اصغر بشیر»



شیخ الاسلام

پیر هرات را در اکثر کتابهایی که نامی از وی در آن آمده است ، به لقب « شیخ الاسلام » یاد کرده اند و این لقب در همه ادوار تاریخ اسلام به کسانی اطلاق شده است که در عصر خود سر آمد و مقدم دانشمندان علوم دینی بوده و ریاست روحانی مردم را بر عهده داشته اند و مرجع حل و فصل قضا یا و مباحث علمی بشمار میرفته اند .

ظاهرا این لقب را نخستین بار ، خلیفه عباسی المقتدی بالله ابو القاسم عبدالله بن محمد بن عبدالله (۴۶۷-۴۸۷) در سال ۴۷۴ به او داده و از آن پس این لقب برای پیر هرات ، علم شده و رسمیت یافته است .

ابن رجب در ذیل طبقات الحنابلة از قول عبدالقادر رهاوی نوشته است که در ماههای سال ۴۶۲ خلعی از طرف القائم بالله برای شیخ رسید و در ماههای سال ۴۷۴ خلعی فاخر از طرف المقتدی بالله خطاب رسید و لقب شیخ الاسلام شیخ الشیوخ زین العلماء ابو اسماعیل عبدالله بن محمد الانصاری برای او و خلعی دیگر برای پسرش عبدالهادی فرستاده شد (۱) .



پیر هرات ، از آنسبب به لقب شیخ الاسلامی سزاوار شناخته شد که در همه علوم دینی زمان خود از قبیل فقه و تفسیر و حدیث و حتی لغت و ادب ، آیتی بود.

چهار ساله بود که به دبیرستان رفت و نه ساله بود که از قاضی ابو منصور از دی (متوفی در محرم سال ۴۱۰) و ابو الفضل محمد بن احمد جا رو دی (متوفی در ۲۳ شوال ۴۱۳) استماع حدیث کرده و بقول خودش از آنان املا می نوشت و چهارده ساله بود که ویرا به مجلس بنشاندند (۱) و از آن پس عشق و علاقه ای که به تکمیل معلومات خویشتن داشت او را وادار کرد که در محضر سایر دانشمندان آنروز هرات راه یابد و از هر کدام چیزی بیاموزد و حافظه نیرومندی که نصیبش شده بود و خود در وصف آن گفته است: «حق سبحانه و تعالی مرا حفظی عطا داده بود که هر چه در زیر قلم من بگذشتی مرا حفظ شدی» (۲) وی را در رسیدن به مقصود، یاری کرد و توانست در هرات از خواجگه یحیی بن عمر سجزی (۳) متوفی بسال ۴۲۲ ، شعیب پو شنجی (۴) متوفی بسال ۴۱۹ ، عبدالجبار جراحی (۵) متوفی بسال ۴۱۲ ، ابو عبدالله - (یا عبدالله) بن الیمان (۶) متوفی بسال ۴۱۶ ، ابو طاهر احمد ضبی (۷) متوفی بسال ۴۱۹ ، ابو یعقوب اسحق حافظ سرخسی معروف به قرا ب (۸) (۳۵۲-۴۲۹) ، ابو عبدالله محمد بن علی بن حسین باشانی (۹) متوفی بسال ۴۱۴ ، ابو نصر قبانی (۱۰) ، ابو عبدالله محمد

۲- مقامات ص ۷

۱- مقامات ص ۶۰

۳- ابن رجب حاص ۵۰-۵۱

۵- زندگی خواجه عبدالله انصاری ص ۳۵

۶- مقصد الاقبال ص ۳۷

۷- زندگی خواجه ص ۴۷

۸- مقاله مرحوم قاری عبدالله ملک الشعراء در مجله کابل سال ۳ شماره ۳ که ازین شخص به فرات تعبیر شده است.

۹- منازل السائرين ص ۵

۱۰- طبقات الصوفیه ص ۴۷۲

بن فضل طاقی (۱) متوفی بسال ۴۱۶ و ابو اسمعیل احمد بن محمد بن حمزه معروف بن شیخ عمو متوفی بسال ۴۴۱ (۲) یا ۴۴۴ (۳) ، و ابو الفضل عمر بن ابراهیم هروی فقیه (۴) جز ایشان استماع حدیث کند و ضمناً علم تفسیر و اصول تذکیر را نزد یحیی بن عمار آموخت (۵) و نیز در نیشاپور از ابو سعید صیرفی (۶) متوفی در ۴۲۱ و ابو نصر مفسر مقری (۷) متوفی بسال ۴۲۲ و ابو الحسن طریزی (۸) متوفی در سنه ۴۲۲ و ابو الفتح ناصرقرشی مرغزی (۹) متوفی بسال ۴۴۴ و ابو عبدالله ابن باکویه (۱۰) متوفی بسال ۴۲۲ حدیث و فقه و تفسیر فرا گرفت و در طوس و بسطام و شهرهای دیگر هم محضر محدثان و مفسران و فقها چون حسین بن محمد بن علی فرائضی (۱۱) و ابو القاسم حمزه بن محمد بن عبدالله حسینی علوی (۱۲) را در یافت و خود درین علوم بیایه استادی رسید و شاگردان فراوانی را تربیت کرد که هر یک در رشته مورد پسند خود ، بحکم کمال رسیده بود . بنابر این شیخ الاسلام شدن پیر هرات یک امر تصادفی یا سفارشی نبود ، بلکه ادای حق به صاحب حق بود زیرا او احتیاط و دقتی را که لازمه نقل و روایت حدیث و خبر بود نیز رعایت میکرد و در استماع و روایت حدیث تقوا و دیگر صفات راوی را نیز در نظر میگرفت ، مثلاً وقتی که به نیشابور برای اخذ حدیث و دیدار دانشمندان آن شهر رفته بود ، با اینکه صحبت قاضی ابو بکر احمد بن الحسن حیری متوفی در رمضان ۴۲۱ را دریافت ، با وصف اینکه قاضی موصوف احادیث بسیار با

۲- نفحات ص ۳۴۴

۱- مقامات ص ۱۴ ،

۴- زندگی خواجه ص ۴۷

۳- مقصد الاقبال ص ۳۹ ،

۵- مقامات ص ۹

۶ و ۷- ابن رجب ج ۱ ص ۵۱

۹- مقامات ص ۱۱ ، زندگی خواجه عبدالله ص ۴۴

۱۰- نفحات ص ۳۲۸

۱۱- منازل السائرین ص ۵ ،

۱۲- ایضاً ص ۶

اسناد عالی روایت می‌کرد ، چون بعضی از اصول معتقدات وی مورد پسند پیر هرات نبود ، از نوشتن حدیث از قول او خود داری نمود (۱) و درین دقت و احتیاط آنقدر پیش‌رفت که سعد بن محمد الزنجانی در باره او گفت :

خدا اسلام را به دو مرد حفظ میکند : یکی به اصفهان است و دیگری به هرات و آنان عبارتند از عبدالرحمن بن منده و عبدالله انصاری (۲) .

پیر هرات در تفسیر قرآن نیز با همان دقت و احتیاط که به وی اختصاص داشت ، از یکصد و هفت تفسیر استفاده می‌کرد (۳) و در مجالس تذکیر به بیان و شرح آن می‌پرداخت (۴) .

۱- مقامات ص ۹، صفحات ص ۳۳۴-۳۳۵

۲- ابن رجب ج ۱ ص ۲۷

۳- ایضاً ج ۱ ص ۵۸

۴- ایضاً صفحه مذکور

د ر جهان تصوف

این مرد متقی که هم فقیه بود و هم محدث و هم مفسر و می توانست در تفسیر يك آیه از قرآن کریم، چهار صد بیت از اشعار شاعران عصر جا هلیت رابه شاهديك لغت، انشاد کند (۱) و بنا بر این ادیبی بسیار توانانیز بود. با درد و سوز خاصی آشنا بود، دردی دلپذیر و سوزی جان پرور. دردی که دردمند، درمان آنرا نمی جوید و سوزی که سوخته را آسایش دل می افزاید.

او همواره در پی حل مسأله ای بود که راه حل آن رانه حکیم به یاری عقل دریافته است و نه فقیه به مدد نقل پیدا کرده است. مسأله ای که هر قدر برای یافتن پاسخ آن بیشتر تلاش بعمل آید، تحیر و سرگردانی آدمی زیاده تر می شود و با این حال همه انسان از تلاش و جستجو باز نمی ماند و دمبدم بر کوشش و پشش

خویشتن می افزاید و همه دشواریها و سختی هارابه جان و دل می بندد و عجب تر اینکه تعریف دقیق و روشنی هم ازین مساله بدست نیست و آنرا که خبر شدخبرش باز نیامد .

سراخ این درد و سوز و این مساله و راه حل آن را باید از کسانسی گرفت که در راه تصفیه و استکمال پویانند و از سفسطه و فلسفه و استدلال و قیل و قال قد می آنسو تر نهاده اند و به جهانی دیگر راه یافته اند که آنرا جهان تصوف و عرفان می نامند.

پیر هرات به چنین جهانی راه یافته بود و تا آنجا که از مطالعه کتب مرجع برمی آید، وی مدتها پیشتر از آنکه در راه تحصیل علوم دینی از نوع فقه و حدیث و تفسیر قدم بگذارد و حتی پیش از آنکه از ادبیات و دانشهایی که مقدمه تحصیل علوم والا تر است آگاهی یابد از وجود چنین جهانی مطلع شده بود.

پدرش (ابو منصور محمد بن علی انصاری متوفی بسال ۴۳۰ در بلخ) خود صوفی بود و سالها پیش از آنکه فرزندش بجهان آید، خدمت پیران طریقت را بر عهده داشت و به رهبران این مسلک روحانسی ارادت می ورزید (۱) و در آن هنگام که در هرات میزیست، هر روز جمعه فرزند خردسال خویش را نزد پیران اهل تصوف که در مسجد بودند می برد تا همتی در کار او کنند و به رسم تبرک دستی بر سر او بکشند (۲)، و پیدا است که تکرار دایمی این عمل حس کنجکاو و طفل را بر می انگیخت تا بداند این پشمینه پوشان بادیگران چه فرق دارند؟ و این کنجکاو وقتی زیا دتر می شد که میدید پدرش او را نزد کاکا ابو القصر بستی که هم از جمله پیران بشمار میرفت و در همان مسجد می بود، نمی برد زیرا ابو القصر بر روش ملا متیسان

میرفت و ابو منصور فرابود (۱) که هیچیک از آن دو باوصف صوفی بودن شیوه طرف مقابل رانمی‌پسندید.

این کنجکاو ی‌های طفل خردسال را پاسخها واحيانا سخنان ابو منصور در باره تصوف و صوفیان و راه و رسم فرق متعدد آن اقلع میکرد و خود بخود او را بسو ق تصوف میکشاید ، بعد ها نیز صحبت برخی از استادان پیرهرات که یا خودصوفی بودند و یا به تصوف گرایشی داشتند ، محبت او را نسبت به تصوف و صوفیان جلب نمود تا اینکه سر انجام بطوری رهسپر وادی تصوف گردید که آوازه تصوفش از شیخ الاسلامی و فقا هتشدور تر رفت و خود او در شمار بز رگتربین صوفیان محیط و زمان خود در آمد و اکنون مهمترین آثار ی که از وی باز مانده است بیشتر در باره تصوف علمی و عملی است — موضوعات دیگر .

یحیی عمار ، شیخ عمو ، ابو عبدالله طاقی و ابو عبدالله با شانی از جمله استادان و مشایخ روایت پیر هرات بودند که ضمنا او را با مبادی تصوف آشنا ساختند زیرا خود هم محدث بودند و هم صوفی . تأثیر زمان راهم در موضوع دل بستگی عمیق پیر هرات به راه و رسم صوفیان نمی توان نادیده گرفت .

قرن چهارم و پنجم هجری در تاریخ تصوف ازین جهت با سه قرن بیشتر فرق دارد که درین دو قرن گروهی از بزرگان اهل فقه و حدیث و تفسیر به تصوف مایل شدند و به نوشتن کتابهای درمبادی و مسائل این مسلک پرداختند و در ضمن نوشته های خود کوشیدند تا سوء تفاهاتی را که بین اهل ظاهر نسبت به صوفیان و صوفیان نسبت به متشرعه پیدا شده بود ، با استناد به قرآن و حدیث رفع نمایند .

۱- مقامات ص ۱۷ نفعات ص ۳۳۸-۳۳۹ ، و ناگفته نماند که در نفعات چاپ تهران از اینکه ابو منصور پسر خود را نزد کاکا ابوالقصر می برده است یاد شده ولی هم سیاق عبارت میرساند که در چاپ آن خطا رخ داده و بجای «نبردی» «بردی» چاپ شده و هم کلیه نسخ خطی و چاپی نفعات و نیز مقامات بخلاف آنست .

در قرن چهارم ، تصوف در کشور ما گسترش فراوان یافت و در قرن پنجم به اوج ترقی خود رسید .

آنچه باید پیک صوفی بدانند تحت نظم و ترتیب و تصنیف در آمد، و خانقاها و مراکز خاص عرفانی با آداب و مراسم قابل توجه برای پذیرایی آیندگان و روندگان که همه یا اکثر آنان سالک مسلک تصوف بودند آماده شده بود و پیران تصوف به مجلس گفتن و عوام الناس را با آداب و مسائل اخلاقی (که چاشنی عرفان هم به آن میزدند) آشنا ساختن ، بیش از هر وقت دیگر می پرداختند . درین عصر ، گذشته از فرمانروایان که یابا اقتضای سیاست و یا از روی عقیدت ، در احترام مشایخ تصوف می کوشیدند ، حکما و اهل استدلال هم سعی میکردند که با اهل خانقاها رابطه نزدیک داشته باشند چنانکه مردی مانند ابن سینا سه شبانه روز با ابو سعید ابو الخیر در خلوت سخن گفت و از آن پس اعتراف کرد که « هر چه من میدانم او می بیند » و طرف مقابلش نیز میگفت « هر چه ما می بینیم او میداند » (۱) .

شاعران و نویسندگان بسیاری نیز درین عصر به تصوف متمایل شدند و بر اثر این تمایل شعر در تصوف یا شعر در شعر در راه یافت و گروهی از پیران طریقت افکار خود را به زبان شعر در میان مردم انتشار دادند و حتی بعضی از ایشان به نوشتن کتاب های مهمی به نثر در پرداختند که از آن جمله آثار هجویری و غزالی ها (حجة الاسلام غزالی و برادرش احمد غزالی) در خوریادآوری است و آثار پیر هرات نیز از جمله همان کوشش ها بشمار میرود .

تصوف چیست ؟

مفهوم تصوف را از سه نگاه می‌توان بر رسی کرد:

- ۱- از نگاه اهل لغت .
- ۲- از نظر عرفا و متصوفه .
- ۳- از روی تحقیقات فضلاء و محققان شرق و غرب در قرن گذشته و حال از روی آثار گذشته .

اما این کار از زشمند را بارها، اهل ذوق و تحقیق انجام داده اند و تکرار آن در این مختصر جز تجصیل حاصل فایده ای نخواهد داشت .
 کسانی که جو یای آگاهی درین باره می باشند ، بهتر است به کتب و رسائلی که محققان معاصر نوشته اند، مانند « افکار شاعر » و « نقدیدیل » هر دو تالیف مرحوم استاد سلجوقی ، « ارزش میراث صوفیه » از دکتور عبدالحسین زرین کوب ، « استوار راز دار » از مرحوم کیوان قزوینی ، « غزالی نامه » از استاد جلال همایی ، « بحث در احوال حافظ » از مرحوم دکتور قاسم غنی « مقدمهٔ نفحات الانس » از آقای مهدی تو حیدی پور ، « تاریخ ادبیات » از دکتور ذبیح الله صفا و

«دورهٔ جدید مجلهٔ کاوه» مقالهٔ مرحوم سید حسن تفی زاده در بارهٔ تصوف، مراجعه کنند و اگر اطلاعات بیشتر میخواهند مطالعه کتا بهایی از قبیل «التعرف. لمذهب اهل التصوف» تألیف ابو بکر بخاری کلابادی و «اللمع» تصنیف ابونصر سراج طوسی و «کشف المحجوب» اثر دلپذیر علی ابن عثمان هجویری و «تذکرهٔ الاولیا» از فریدالدین عطار و رسالهٔ «قشیریه» از امام قشیری و «طبقات الصوفیه» از ابو عبدالرحمن سلمی و «طبقات الصوفیه» از پیر هرات و تفحسات الانس تألیف عبدالرحمن جامی و «اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید» از محمد بن منور میهنی و «فیه مافیه» از مولانا جلال الدین بلخی و دیگر کتب صوفیه که مبادی و مسائل تصوف به شرح و بسط در آنها یاد شده است. می تواند سودمند واقع شود.

درین وجیزه سعی میشود که نظر پیر هرات در بارهٔ هر موضوع مورد بحث، نقل و بررسی گردد و از آن جمله در اینجا تعریف تصوف را از زبان پیر هرات می آوریم:

پیر هرات، تصوف را از مقولهٔ علم و عبارت از راز خدایی میداند و صوفی رانه در حکم محرم راز، بلکه بمنزلهٔ پاسبان راز می شمارد و کنجکاوئی در بارهٔ حقیقت این راز را خارج از وظیفه میخواند:

«این علم سر الله است و این قوم صاحب اسرار، پاسبان رابار ازملوک چه کار؟ اصل این کار، یافت استنه دریافت، بانکار او شتافت، کش نیافت و او کش یافت آفتاب دولت بود که برو تافت نه به گوشش یابی و طلب بلکه به حرمت یابی و ادب، سوال سائل از انکار است و راین کار، ادوا و این کار بوی دارد اورا با سوال چه کار (۱)»

گویی میخواهد بفهماند که دفتر صوفی کتاب و حرف نیست و تصوف یک امر ذوقی و وجدانی است که به پیرشش و گوشش نمیتوان بر حقیقت آن دست یافت، تنها حرمت داری و حفظ آداب است

۱- طبقات ص ۳۷۱، کشف الاسرار (۱) ص (۵۵۱) : این علم سزحق است و این مردان

که در پر تو آن سالک می تواند به این مقام برسد و سوا ل کردن از حقیقت تصوف مخالف حرمت داری و منافعی حفظ آداب و نشا ن افکار است . ابو محمد جریری گفته است : «تصوف بصلح نیا بند، آن را به جنگ بستانند نه بصلح» (۱)

پیر هرات بر این سخن بدین گونه تبصره کرده است : « تصوف بطلب و صلح نیا وند کی آن قهر است ، آن تیر است چون برق از نور اعظم که از بالای در آید تا به کی اندازند، آنک طالب آنست ، آن از او گریز آنست و آنک اهل آنست از چه گریز آنست ، آن بروی شتابا نست» (۲)

از دقت در عبارات فوق چنین برمی آید که تصوف در نظر پیر هرات ، امریست موکول به عنایت آلهی و قابلیت ذاتی سالک که به هر کس خواستند عطا میکنند اگر چه خود او در جستجوی آن بر نیا مده باشد .

توضیحی که پیر هرات در باره عبارتی از محمد بن علی قصاب که از جنید نقل شده است میدهد نیز در همین معنی است جنید گفته است : ازوی (از قصاب) پرسیدم که تصوف چیست ؟ گفت ندانم ، لکن خلق کریم یظهروه الکریم فی زمان کریم من رجل کریم بین قوم کرام (۳) .
و توضیح پیر هرات بدین قرار است :

« سخن ظریف و نیکوست ، اول گفت ندانم ، پس گفت : لیکن خلق است کریم ظاهرا هر میکند آن را کریم در زمان کریم از مرد کریم میان قوم کریمان و الله تعالی داند که آن خلق چیست ... الحق اذا صافی عبدا ارتضاه بخا لصته و عده من خالصه الفی الیه کلمة کریمه من لسان کریم فی وقت کریم علی مکان کریم بین قوم کرام .

الكلمة الکریمه : سخن به نیاز پیورده و پس بناز بشسته در حضرت بیا راسته و آنکه تازه بدست بی خودی از حق فرا ستده و بقمع گوش

آسوده ، بردل تشنه بگزد رانیسده و بجان فرا ازل نگران رسا نیده ،
سخن از دوستی و از دوست نشان و تشنه را شراب و خسته را درمان ،
شنیدن آسان و ازو رستن نتوان .

دخولك من باب الهوى ان اردته يسير ولكن الخروج شديد
من لسان كريم ، از زبان ، چه زبان؟ از حق تر جمان و بر نامه صحبت
عنوان ، نه گوینده در آنست و نه زبان سخن همه بگو ش شنو ند و
آن بجان .

فی وقت کریم ، در چه زمان در زمان که جز از حق یاد نیست در
آن و گذشته عمر خجل است از زینکویی آن و عمر جهانیان از آرزو
گریان .

علی مکان کریم ، جایی که نه دل پر گنده و نه زبان خواهنده و نه
مستمع باز نگر نده .

بین قوم کرام ، نزد یک محقق گویان و مستمع سو زان و نا ظری
پرسان (۱) .

پیر هرات ، برای رفع تو هم کسانی که تصوف را عبارت از ترك
دنیا دانسته اند ، تو ضیح میکند که آن زهد است و تصوف غیر از زهد
است : « تصوف نه (از) دنیا دست برداشتن است کی آن بهره زان هدان
است تصوف با دنیا تهاو نست ، صوفیان خوش که اگر ملک
دنیا دارد از آن تو ازوی دریغ نداری و چون دادی آن راقیمت نهمی ،
و اندوه بر آن نخوری و اندوه نکنی و گر همه دنیا یک لقمه کنی و در دهان
درویشی تهی نه اسراف باشد کی اسراف آن باشد کی درنشا یست
الله تعالی بکار بری و بدهی ، الله تعالی از دست تو چندان ترك
دنیا نخواست کی از دل تو ترك دوستی آن خواسته » (۲)

۱- طبقات ص ۱۸۲-۱۸۳ ، نجات ص ۸۲ .

۲- طبقات ص ۱۲۳-۱۲۴ ، و نیز دیده شود نجات ص ۷۰-۷۱ .

بالا خره چون هر کاری را آغازوانجا می است و نتیجه ای نیز باید داشته باشد تا عبث و بیهوده تلقی نگردد ، تصوف نیز مشمول همین قاعده است ، ابتدا و انتهای و نتیجه آن را پیرهرات بدینگونه بیان میکند :

«آغاز تصوف فنا یعنی از خودی خود رستن است و انجام آن وفا یعنی دوست رامیان بستن و فایده و ثمره آن بقا یعنی بحق پیوستن است . (۱)»

-
- ۱- رساله دل و جان ص ۲، این عبارت در تفسیر کشف الاسرار بدون اشاره به آغاز و انجام و قاعده تصوف بدینگونه آمده است: «و فاعهد دوستی را میان در بستن است و فنا - از خودی خود بر بستن است و بقا بحقیقت حق پیوستن است ج (۱) ص (۵۹-۶۰)»

صوفی

در تعریف صوفی، نیز مانند تصوف، هر کسی چیزی گفته است در لغت: صوفی عبارت از کسی است که در وصف عنوانی او لفظ صوف (پشم) آمده باشد مثل پشم باف، پشم فروش، پشمینه پوش و جز اینها، البته این معنی بر اساس قاعده لغت است در مورد آمدن یاء نسبت به آخر لفظی که دارای معنی لغوی است مانند جوهری یعنی گوهر فروش یا گوهر ساز و گرنه در کتب لغت به این معنی برای صوفی تصریح نشده است زیرا صوفی و هر کلمه دیگر که یاء نسبت دارد دارای عنوان مستقل لغوی نیست بلکه خود لفظ «صوف» عنوان دارد. (۱).

وجوه اشتقاقی از طرف ادبا و محققان برای لفظ صوفی ذکر شده است که بحث در آنها از حوصله این مختصر بیرون است و خوانندگان بهتر است که به کتابهای سابق الذکر مراجعه کنند.

خود صو فیان نیز هریک این کلمه را بر حسب ذوق و سلیقه خویش تعریفی کرده اند که با گفته دیگری متفاوت است .
مثلا حصری گفته است : «صوفی آن بود که هستی او را نیستی نباشد و نیستی ویرا هستی نه . یعنی آنچه بیاید مر آنرا هرگز گم نکند و آنچه گم کند مر آنرا هرگز نیابد (۱)» .

یا ابو سعید ابو الخیر گفته است : « صوفی آنست که آنچه حق کند او بپسندد تا هر چه او کند حق بپسندد (۲)» .
یا هجویری که بین صوفی و متصوف فرقی قائل شده و صنف .

سو می بنام «مستصوف» نیز بر آن دو افزوده و مشخصات هریک از این سه صنف را بدینگونه بیان کرده است : «صوفی آن بود که از خود فانی بود و بحق باقی ، از قبضه طبایع رشته و بحقیقت حقایق پیوسته و متصوف آنکه به مجاهدت این درجه راهمی طلبد و اندر طلب خود را بر معاملت ایشان درست همی کند و مستصوف آنکه از برای مال و منال و جاه و حظ * دنیا خود را مانند ایشان کرده بود (۳)» .

اما پیر هرات ، با ذکر علائم و مشخصاتی برای صوفیان راهی را به سوی شناخت صوفی و در مفهوم این کلمه باز میکند .
از ابو الحسن علی بن سهل اصفهانی که از اقران جنید بود حکایت کرده اند که از او پرسیده شد : آیا روز بلی را بیاد داری؟ در پاسخ گفته بود : چطور بیاد ندارم گویی که دیروز بود .
پیر هرات بر این گفته علی بن سهل انتقادی لطیف دارد که در ضمن آن تا اندازه ای به مشخصات صوفیان بنابر سلیقه پیر هرات می توان پی برد ، بدین قرار :

«درین نقص است ، صوفی رادی و فردا چه بود؟ آن روز راهنوز شب نیامد ، صوفی در آن روز است ، صوفی در وقت است ، او ابن الوقت و او ابن الازل است ، تو از پدرزادی و عارف از وقت ، تو در خانه نشستی و عارف در وقت ، تو در هر کسب سواری و وی بروفت ، تو بنده وقتی

۱- نفحات ص ۲۳۲

۲- اسرار التوحید ص ۲۴۳

* دراصل : حفظ

۳- کشف المحجوب ص ۲۴

وعارف اشمنده و قوت ، و وقت جام‌اوست و او اشمنده ؤ وقت ، عارف و صوفی رادی و فردا نبود ، او به وقت قایمست و برو وقت موقو فست ، صوفی را با وقت دیگر چه کار؟ صوفی چه بود؟ صاحب و قوت ، صوفی در ازل خود بشنیده و طن صوفی وقت او ایذو نسبت او موجود او ایذ و صورت احوال او ایذ (۱) .

و این همان صفت خاص صوفی است که مولانا جلال الدین بلخی در مثنوی معنوی از آن یاد میکند که:
صوفی ابن الوقت باشد ائ رفیق

نیست فردا گفتن از شرط طریق (۲)

وهجو پیری از قول ابو سعید خراز ، نقل میکند که : « وقت عزیز خود را جز بعزیز ترین چیز هامشغول مکن و عزیز ترین چیز های بنده مشغول باشد بین الماضي والمستقبل (۳) .
و خود پیر هرات در توضیح وقت میگوید:

« وقت آنست که جز حق درونگنجد ، مردان در آن وقت سه اند: وقت یکی سبکست چون برق و وقت یکی پاینده است و وقت یکی غالب است ، آنچه چون بر قست غاسلست شو ینده ، و آنچه پاینده شاغل است مشغول دارنده و آنچه غالب است قاتل است گشنده (۴) .
علامت دیگری که پیر هرات برای صوفی تعیین کرده است اینست که در میان یاران خود را مالک چیزی نمی شمارند جز بضرورت ظاهر: « نه ادب است در میان صوفیان که گویی از ارمن یا نعلین من ، از آداب ایشان است که خود را در میان یاران مالک چیزی نینند مگر به ضرورت ظاهر (۵) .

علامت دیگر بنا بر قول پیر هرات آنست که صوفیان حق صحبت را بار همایی به کاریک و نهی از کار ناشایسته ادا می نمایند و نمی گذارند که دوستشان از راه منحرف گردد .

۱- طبقات ص ۲۳۵-۲۳۶ ، ۲- مثنوی دفتر ۲

۳- کشف المحجوب ص ۴۳۰

۴- صدمیدان ص ۱۹۶

۵- نفحات ص ۱۰۹

توبه

آدمی بعد از آنکه حالت بیداری را در خود احساس کرد و به نقص خود پی برد، در صدد اصلاح نقیصه‌ها بر می‌آید و این کار وقتی تحقق می‌یابد که از گناه و هر کاری که از نگاه شرع و عقل زشت و ناپسند و نارواست کناره‌جوئی کند و تصمیم بگیرد که بار دیگر پیرامون گناه نگردد. درین هنگام او «تائب» خواهد بود و عمل وی را «توبه» می‌نامند.

پیر هرات در باره توبه سخنانی بس شیوا و موثر دارد و توبه را میدان اول از صد میدان طریقت قرار داده و در تعریف وفا ییده آن گفته است :

«توبه، باز گشتن است بخدای، قوله تعالی : تو بوا الی الله توبه نصوصا . (۱) بدانکه : علم ، زندگانیست و حکمت ، آینه و خرسندی ، حصار و امید، شفیع و ذکر، دارو و توبه، تریاق .
توبه، نشان را هست و سا لا ربار و کلید گنج و شفیع وصال

بیدار

در تعریف تصوف گفته شد که پیر هرات آنرا امری موکول به عنایت الهی میدانند ، کسی که مشمول این عنایت واقع میشود با يك نوع انقلاب درونی سرو کار پیدا میکند که ابتدا از دیدن يك امر فوق العاده یا شنیدن يك حرف بی سابقه سر چشمه میگیرد. درین وقت از خواب غفلت بیدار میشود و بخود می آید و متوجه میگردد که درو جودش نقص هاست لاجرم در طلب کمال بر می آید و از خط سیر عادی قدم در راه تازه ای می گذارد که امید وار است او را به سرحد کمال برساند .

در زندگی بسیاری از بزرگان صوفیه که بطور مثال بشر حافی و ابراهیم ادهم و فضیل بن عیا ضرا می توان نام برد ، چنین انقلاب حالتی پیدا شده بود، به نقص خویشتن پی بردند و در صدد بيمودن راه کمال بر آمدند و به تصفیة باطن پرداختند تا آنکه به منزل مقصود راه یافتند .

علمای اخلاق چنین حالتی را تنبیه وجدان نامیده اند و بر آنند که آدمی بعد از آنکه وجدانش متنبیه گردید، اگر اراده خود را برای تربیت نفس خود بکار بیندا زد و بکوشد تا از آنچه مایه نقص است بکاهد، در نتیجه هر روزش از روز دیگر بهتر و یک قدم به کمال نزدیک تر می شود، اما در صورتیکه باوصف پیدا یش چنین حالتی بی اعتنائی پیشه کند، اگر چه برای اولین بار ممکن است وجدانش متالم شود و لی با تکرار این بی اعتنائی ها، به مرور زمان حالتی بر او عارض میگردد که از هیچگونه طعن و ملامت ظاهری و باطنی متاثر نمیشود و بقول عرفا قلبش سیاه میگردد.

پیر هرات، از این انقلاب درونی یا تنبیه وجدان که آدمی رابه پیمودن راه کمال و امید ارد به «بیداری» تعبیر کرده است و بیداری را بر سه نوع دانسته است:

۱- حالتی که بر اثر آن انسان به نعمت های خداوند که شامل حال وی شده است متذکر میگردد و به ناتوانی خویش از شمردن آنها و آگاهی بر اندازه آنها معترف می شود و درمی یابد که از ادای سپاس در برابر آن عاجز است و از عهد و حق آن نمی تواند بر آید.

این حالت در پر تو نور عقل و جستن برق حقیقت شناسی و سپاس گزاری و پند گرفتن از روزگار کسانی که در معرض بلا و امتحان قرار دارند، پیدا میشود.

۲- حالتی که انسان را به گناهانی که از وی صادر شده است متنبیه می سازد و او را به تدارک و جبران کارهای زشتی که از وی سر زده است و امیدارد.

این حالت بر اثر بزرگداشت حق و خود شناسی و ایمان به کیفراعمال پیدا میشود.

۳- حالتی که آدمی رابه شناخت افزایش و کاهش در زمانه و تشخیص اندک و بسیار و زشت و زیبا می رساند و او را به اختیار خیر و اجتناب از شر و ادار می سازد.

این حالت بر اثر شنیدن دانستنی‌ها و پذیرفتن دعوت کسانی که به حق میخوانند و به خدمت و حرمت‌داری سفارش میکنند و صحبت و معاشرت بانیکان و صالحان پیدا می‌شود (۱).

پیر هرات نیاز دل و پا کسی قوت یعنی غذای حلال و کوی تا هی آرزو و دوام فکر و سحر خیزی و بدگمانی به خویشستن و بریدن علایق از ماسوی الله را، علاوه بر آنچه گذشت نیز از جمله عوامل مهم برای رسیدن به مرحله بیداری می‌شمارد (۲).

۱- منازل السائرین ص ۸-۹

۲- صمدیان ص ۲۹-۳۰

توبه

آدمی بعد از آنکه حالت بیداری را در خود احساس کرد و به نقص خود پی برد، در صدد اصلاح نقیصه‌ها بر می‌آید و این کار و قتی تحقق می‌یابد که از گناه و هر کاری که از نگاه شرع و عقل زشت و ناپسند و نارواست کناره‌جو می‌کند و تصمیم بگیرد که بار دیگر پیر امون گناه نگردد. درین هنگام او «تائب» خواهد بود و عمل وی را «توبه» می‌نامند.

پیر هرات در باره توبه سخنانی بس شیوا و موثر دارد و توبه را میدان اول از صد میدان طریقت قرار داده و در تعریف وفا ییده آن گفته است :

«توبه، باز گشتن است بخدای، قوله تعالی : تو بوا الی الله توبه نصوحا . (۱) بدانکه : علم ، زندگانیست و حکمت ، آینه و خرسندی ، حصار و امید ، شفیع و ذکر ، دار و توبه ، تریاق .
توبه، نشان را هست و سا لا ربار و کلید گنج و شفیع وصال

ومیانجی بزرگ و شرط قبول و سر همه شادی (۱)». .
 بعقیده پیر هرات ، تو به هنگامی صحیح میشود که گناه شناخته
 شود. (۲) از نظر پیر هرات ، شرایط توبه سه چیز است : پشیمانی و
 عذر خواهی و بریدن (۳) ، پشیمانی دردل ، عذر بر زبان و بریدن از
 بدی و بدان (۴) . و حقیقت توبه سه چیز است : بز رگ شمردن گناه
 ، متهم داشتن توبه و پوزش خواستن از بندگان خدای (۵) .

چنین بنظر میرسد که مقصود از این تقسیم ، آنست که گناه را
 (خواه کوچک و خواه بزرگ) از آنرو که سرکشی در مقابل قانون
 فطرت و نافرمانی از او امر پروردگار است ، نباید به دیده حقارت
 نگریست و روانیست که بی اهمیت تلقی شود. بلکه باید همواره متذکر
 آن بود و نیز با همان نگاهی که به کارهای قابل اتهام می نگرند ، باید
 توبه را دید یعنی چون نفس آدمی به ارتکاب گناه مایل است و هر لحظه
 بیم آن میرود که تو به را بشکند ، نباید به تحقق توبه کاملاً اطمینان
 داشته باشد و هم از آنرو که اکثر گناهان به تجاوز بر حقوق
 بندگان خدای منجر می شود بر تائب لازم است که از کسانی که مورد
 ضرر و خسارت مادی یا معنوی از طرف او شده اند دلجویی کند و به
 جبران حقوق آنان بپردازد .

احتمال فوق را تقسیمی که پیر هرات از اقسام توبه کرده است
 تأیید میکند :

«اقسام توبه سه است : توبه مطیع و توبه عاصی و توبه عارف» .
 توبه مطیع از بسیار دیدن طاعت ، و توبه عاصی از اندک دیدن
 معصیت و توبه عارف از نسیان منت .

و بسیار دیدن طاعت را سه نشانیست : یکی خود را بکر دار خود
 ناجی دیدن ، دیگر مقصد آن را به چشم خواری نگرستن ، سیم : عیب
 کردار خود باز ناستن .

۱- صد میدان ص ۶

۲- ترجمه منازل السائرین باب توبه ،

۳- منازل السائرین ص ۱۰ ،

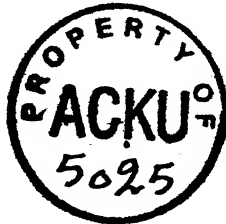
۴- صد میدان ص ۶ ،

۵- منازل السائرین ص ۱۰ ،

واندك دیدن معصیت راسه نشانست: یکی خودرا مستحق
 آموزش دیدن ، دیگر بر اضر ارآرام گرفتن ، سیم با بدان الفت داشتن .
 ونسیان منت را سه نشا نست: چشم احتقار از خود بر گرفتن وحال
 خودرا قیمت نهادن واز شا دی آشنایی فروا ستادن (۱).
 پیر هرات کمال تو به را درسه چیز میداند ، نخست در منتهی
 شدن تو به به تو به از هر چه جزحق است ، دیگر به دیدن (د ریافتن)
 علت چنین توبه ای ، وسوم به توبه کردن ازدیدن همین علت (۲).
 وآشکار است که رسیدن به این مقام ، به کسانی اختصاص دارد که
 مقامات و منازل سلوک راطی کرده واز دشوار یها و موانع طریق
 گذشته اند به عبارت دیگر این چنین تو به مخصوص است به
 عارفان آگاه .

۱- صد میدان ص ۸۷

۲- منازل السائرین ص ۱۱



پیر و مرشد

کسی که در صدد رفع نقایص روحی خود برمی آید و در راه کمال قدم می گذارد و از خود به سوی حق سفر میکند ، در اصطلاح صوفیان، سالک یا راهرو یا مرد راه نامیده می شود و از سفر روحانی او به «سلوک» یا «طریقت» تعبیر میکنند .

سلوک، بدون رهبری و ارشاد کسی که خود این راه را پیمود و منازل و مراحل آن را یکایک طی کرده و دیده و از مشکلات و موانع راه بخوبی آگاه شده باشد، نه تنها سودمند نیست بلکه بیهوده و خطر نیز دارد زیرا در هر منزل با موانع و دشواریهای روبرو میشود که جز با هدایت رهبری آگاه نمی توان به رفع موانع و حل دشواریها پرداخت و بنابراین آن بعید نیست که سالک از راه منحرف گردد و از سر منزل مقصود بسیار دور افتد.

چنین رهبری را پیر و مرشد و دلیل و گاهی قطب و ولی می نامند سالک، باید بعد از توبه و پیش از هر چیز و هر کار ، دست توسل

به دامن مرشدی زده به او دست ارادت بدهد و پیروی و اطاعت او را به جان و دل عهده دار شود و اشارات و او امر او را بی دریغ بکاربندد تا در پر تو همت و نظریه بر به مقامی که وصول بدان را آرزو دارد برسد .

پیر هرات علاوه بر اینکه و جود پیر را برای راهنمایی سالک لازم میدانند و میگویند :

«فلاح نباشد مرید را که ذل استاد و پیر نکشیده باشد و قفای و ی نخورده باشد و «لعنک الله» استاد نشنیده باشد و «یر حمک الله» بر نداشته وی را بدرد و ناگامی زنده نکرده باشد خود درست باشد زعیب لایفلاح که استاد و پیر در می باید لایب، که مرد بی پدر چنان سند ره و لایفلاح نبود کی بی استاد و پیر (۱)».

محبت پیران و دیدار ایشان را نیز از عوامل ترقی روحی می شمارد و به شاگردان مکتب خویش توصیه می نماید که:

«دیدار پیران از فرائض این قوم است» که از دیدار پیران آن یابند که به هیچ چیز نیابند (۲) و «مهمینه نسبت این طایفه دیدار پیران است و صحبت با ایشان (۳)» و «پیشین مرتبه که این قوم را گویند ، آنست که گویند فلان پیر را دیده و با فلان شیخ صحبت کرده (۴)» . «از هر پیری سخنی یاد گیرید و اگر نتوانید نام ایشان را یاد دارید که به آن بهره یابید (۲)».

و در حرمت داری پیران بسیار تاکید میکند:
«پیشین نشان در این کار آنست که سخن مشایخ شنوی خوش آید و بدل بایشان گرایی و انکار نیاری و هرگاه از دوستان خود یکی را با

۱- طبقات ص ۴۶۵-۴۶۶، نفعات ص ۲۴۹.

۲- نفعات ص ۱۱۵-۱۱۶

۳- طبقات ص ۲۴۹.

۴- مقامات ص ۱۲.

۲- نفعات ص ۳۰.

تو نماید، ترا قبول نیفتند و حقیر آید بتر باشد از هر گناه که آن بتر باشد که بکنی، زیرا که آن دلیل محرومی و حجاب باشد نعوذ بالله من الخذلان و اگر در نظر غلطافتد ووی نه آن باشد که ترا بسوی قبول افتاد، ترا زیان ندارد که قصد توبه آن راست بوده باشد (۱) .

و در باره ابراهیم بن شیبان القر میسینی میگوید :
 «آن ولایت نه از فقه یافته بود که از پیرو صحبت وی یافته بود (۲)» .

و باز در همین معنی می گوید:

«دیدار مشایخ را غنیمت باید گرفت که دیدار پیران اگر از دست بشود آنرا درنتوان یافت، آن همیشه نبود. عرفان همیشه بود دیدار ایشان نبود و فائت آن را تدا رک نبود و درنتوان یافت. (۳)
 و خود او، این و صایا را عملی کرده و بسی از پیران را خدمت کرده و برای دیدار عده ای از پیران رنج سفر را بر راحت حضر پذیرفته که بی مناسبت نیست اگر در اینجانام تنی چند از پیران او مشایخی را که دیدار کرده است یاد کنیم .

۱- صفحات ص ۳۰ و نیز دیده شود: طبقات ص ۶، ۲- طبقات ص ۴۰۴،

۳- مقامات ص ۱۲، صفحات ص ۳۳۶.

پیران پیر هرات

در منابعی که به شرح حال پیر هرات پرداخته اند، نام‌عدهٔ کثیری از صوفیان و عرفا ذکر شده است که در بارهٔ تنی چند از ایشان خود اوتصریح کرده است که آنان پیرو مرشد او بوده اند و عدهٔ دیگری را هم یاد کرده است که به صحبت ایشان رسیده بود ولی از آنان به عنوان پیر خویش یاد نکرده است بنا بر آن در سطور آینده، این هردو دسته را به تفریق عنوان «پیران‌وی» و «پیرانی که‌وی» با ایشان ملاقات کرده است نام می‌بریم:

الف- کسانی که خود او آنان را صریحاً پیر خویشان خود نکرده

است:

۱- ابو منصور محمد بن علی انصاری، پدر پیر هرات که در سال ۴۳۰ در بلخ وفات یافته و از مریدان شریف حمزهٔ عقیلی و ابو المظفر حبال بن احمد تر مئی بوده است، پیر هرات در بارهٔ او گفته است: «من هفتاد و اند سال علم آموختم و نوشتم و رنج بردم در اعتقاد اول آن همه از پدر خود آموختم، لیکن قرا بود صادق و بجد و متقی و باور غ که

کسی آن جنان نتوانستی بود و نتوانستی ورزید که وی (۱)». و در صفحه ۶ یاد شد که وی هر روز جمعه فرزند را نزد پیران اهل تصوف که در مسجد بودند میبرد تا بر سر او دست بکشند .

۲- ابو عاصم ، که ظاهراً هروی بوده و از نام و شرح حال او اطلاعی بدست نیامد ، پیر هرات در باره وی گفته است :

«ابو عاصم پیر و خویشاوند منست ، من در کودکی بوی شدمی (۲)» .

پیر هرات ، از همسر این شخص به عنوان «خاتون وی که عجوزی بود محتشم و خداوند و لایت (۳)» یاد کرده است .

۳- ابو الحسن علی بن جعفر یا علی بن احمد خر قانی معروف به شیخ خر قان و ابو الحسن خر قانی متوفی در شب سه شنبه ۱۰ محرم ۴۲۵ از بزرگان عرفا که پیر هرات در باره وی گفته است :

«مشایخ من در حدیث و علم شرع بسیار اند اما پیر من در این کار یعنی در تصوف و حقیقت شیخ ابو الحسن خر قانی است رحمه الله تعالی اگر من خر قانی را ندیدم حقیقت ندانستمی (۴)» .

ابتدای ملاقات پیر هرات با خر قانی وقتی بود که عزیمت سفر حج داشت و تازی رفت اما چون بعلت تاخت و تاز ترکان سلجوقی و احتمال بر خورد شدید آنان با سپاهیان مسعود غزنوی ، راهها قابل عبور و مرور نبود ، پیر هرات از وی بازگشت و در همین بازگشتن بود که به صحبت خر قانی رسید و پرسشها و پاسخها بین آن دو رخ داد .

۱- نفحات ص ۳۳۹ ، مقامات ص ۱۸ ، خزینه الاصفیا ج (۲) ص (۲۲۷)

۲ و ۳ - مقامات ص ۳ ، نفحات ص ۳۳۲ ، قابل یاد آوری است که در دمیه القصر باخرزی از دانشمندی بنام شیخ الافاضل ابو عاصم حسین بن محمد بن فضیلی هروی یاد شده که این رجب بنقل از آن کتاب رفتن وی را با اتفاق باخرزی به مجلس پیر هرات و ستودن هردوی

را ذکر کرده است ذیل طبقات الحنابله ج (۱) ص (۶۵-۶۶)

این ملاقات ظاهراً در سال ۴۲۴ صورت گرفته است (۱).
 ۴- ابو عبدالله محمد بن فضل بن محمد طاقی سجستانی معروف
 به خواجه طاق یا خواجه طاقی که نامش در ردیف مشایخ روایت
 پیر هرات آمد و شخصی صاحب فراست و با کرامت بوده و گویند،
 در آخر عمر نابینا شده و پیر هرات نیز ویرا نابینا دیده بود .
 پیر هرات در باره وی گفته است :

« وی پیر من است و استاد من در اعتقاد حنبلیان که اگر من اورا ندیدم
 اعتقاد حنبلیان نداستمی (۲) » .

این عارف مشهور در هرات زندگی میکرد و هم اکنون نیز
 آرامگاهش در بیرون دروازه خوش آن شهر ، زیارتگاهی مشهور
 است، و چون در هرات میزیسته پیدا است که پیر هرات قبل از آنکه
 به صحبت خرقانی برسد، خدمت اورا دریافته است ولی با وصف
 اینکه اورا بر بسیاری از پیران که دیده است ترجیح میدهد،
 از اینکه در عبارت ذیل:

« ازین مشایخ که من دیده ام سه تن مه بودند: خرقانی و طاقی و هردو
 جاسوس القلوب بودند و ابو الحسن بشری (۳) » .

نام خرقانی را بر نام طاقی مقدم یاد کرده است، از روی این می
 شاید گفت که تاثیر خرقانی بسراو بیشتر از طاقی بوده باشد .

۵- ابو الحسن بشری سجزی که اونیز مانند ابو عبدالله طاقی
 از مردم سیستان بود، و از شاگردان ابو عبدالله خفیف بشمار میرفته و
 به صحبت بسیاری از مشایخ عرفا رسیده بود و پیر هرات گذشته
 از اینکه صریحاً وی را از پیران خود خوانده است . و بجز خرقانی
 و طاقی از دیگران مهتر دانسته است به ثقه بودن وی در روایات
 و صوفی بودن او و دیدنش مشایخ را «چنانکه می بایست دید و سخن
 و سماع از ایشان باز دانست» نیز تصریح کرده است (۴) .

۱- صفحات ۳۳۶ و نیز رجوع شود به زندگی خواجه ص ۵۸ - ۶۳

۲- صفحات ص ۳۳۷

۳- ایضاً ص ۳۳۸

۴- صفحات ص ۳۳۸

۶- ابو نصر قبانی ، از شاگردان و مریدان ابو عمرو اکاف و ابو عمرو نجید که سفر های بسیار کرده و به صحبت بسیاری از مشایخ رسیده بود و پیر هرات در باره او گفته است :

«ابو نصر قبانی پیر من ایـذ، شیخ بو عبدالله بانیک دیده بود و بو عمر و اکاف به اردن . و وی جنید دیده بود و حدیث داشت و من بروی حدیث خوانده ام (۱)» .

۷- ابو اسماعیل احمد بن محمد بن حمزه معروف به شیخ عمویا عمویه از بزرگترین عرفای هرات و مشهور به شخنة مشایخ خراسان که در اندرون شهر هرات خانقاه هی داشت که صوفیان در آن منزل میکردند (۲) و در گازر گاه نیز مسجد جامع و رباطی متصل به یکدیگر ساخته بود (۳) وی بسیار سفر کرده بود و صحبت عده کثیری از مشایخ را دریافته بود و در حدیث اسناد عالی داشت و صائم الدهر بود (۴) .

پیر هرات بیست سال خدمت خانقاه وی را بر عهده داشت و پاک کردن حبوب مطبخ خانقاه مذکور را وظیفه خود قرار داده بود (۵) . پیر هرات به استفاده های معنوی از صحبت شیخ عمومکررا اشاره کرده و از آنجمله گفته است :

« پیر فر شاد من است یعنی آداب و رسوم صوفیان از وی آموخته ام و عمویا مرید من بود با مریدی من وی را من همکاسه وی بودم و چون وی نبود من بر جای وی بودم و چون بسفر بودی نامه ها همه بمن فرستادی (۶) .

۱- طبقات الصوفیه ص ۴۷۲، استاد حبیبی بر آنست که صحیح این نام ابو بکر نصر قبانی

است . (در دو جای دیگر از طبقات ابو بکر قبانی ثبت شده است .)

۲- مقصد الاقبال ص ۳۹ ،

۳- روضات الجنات ج ۲ ، ص ۵۰

۴- مقصد الاقبال ص ۳۹

۵- ایضاً صفحه مذکور

۶- مقامات ص ۲۵ ، نفحات ص ۳۴۴

۸- ابو نصر احمد حاجی ا زشاگردان حصری و ابو الحسین طزری که پیر هرات حکا یاتی مربوط به حصری (۱) و ابو الحسین طزری (۲) از وی شنیده و نقل کرده است و نیز گفته است : شیخ احمد حاجی از پیران من است (۳) .

۹- ابو علی زر گر از شاگردان ابو العباس قصاب آملی که شاید همان ابو علی حسین بن احمد بن محمد بن اسحق صایغ مروندی صوفی حافظ باشد که پیر هرات در امالی خود حدیثی را که از وی در باره ضیافت شنیده بود، روایت کرده است (۴) و نیز در باره او گفته است:

«ابو علی زرگر از پیران من است و از پیران مهین، صوفی بود (۵)» .

۱۰- ابو علی بو ته گر که نام وی معلوم نیست ، پیر هرات در باره او گفته است :

«وی نیز از پیران منست ، مرد جوان بود و شیخ حصری رادیده بود و از وی حکایت کردی (۶)» .

۱۱- اسمعیل دباس جیرفتی که ظاهراً از شاگردان و مریدان ابو عبدالرحمن سلمی بوده است (۷) پیر هرات در باره وی گفته است : «اسمعیل دباس از پیران من است، پیر روشن بود و محدث شیخ مومن شیرازی رادیده بود و از وی حکایت می کرد (۸)» .

۱۲- ابو حفص محمد کورتی (یا محمد بن ابی حفص کورتی که در نفعات و مقامات بصورت محمد ابو حفص کورتی نام برده شده

۱- نفعات ص ۳۴۲ ، ۲- طبقات ص ۵۱۶ ، در نفعات چاپ تهران نام ابو الحسین طزری

به ابو الحسن طزری تحریف یافته است. (ص ۳۴۲)

۳- نفعات ص ۳۴۲ ، مقامات ص ۲۲

۴- طبقات ص ۵۰۵

۵- مقامات ص ۲۳ ، نفعات ص ۳۴۲

۶- نفعات ص ۳۴۳ ، ۷- طبقات ص ۱۲-۱۳

۸- نفعات ص ۳۴۳ ، مقامات ص ۲۴

است) که پیر هرات در بارهٔ وی گفته است:

«بزرگ بوده است ، خداوند وقت عظیم واز پیروان من است (۱)» .

۱۳- ابو القاسم بشر بن ابی سلمه محمد بن عبدالله بن عبیدالله خطیب صوفی سیاح ابیور د ی (۲) معروف به ابو القاسم بوسلمه با وردی از اصحاب ابو عبدالله رود باری که پیر هرات و یرا از پیران خود شمرده (۳) ودر چند موضوع از طبقات الصوفیه سخنانی را از قول او آورده است.

سال وفاتش معلوم نیست ولی در سال ۴۱۴ زنده بوده زیرا پیر هرات در رجب سال مذکور او را دیده و شعری از ابو الحسین نوری را که او از ابو علی مغاز لى اصم در اهواز شنیده بوده از وی روایت کرده است (۴) .

بطوری که قبلاً گفته شد این چندتن که نامشان آمد کسی هستند که پیر هرات صریحاً ایشان را پیر خود خوانده است ، اینک می پر دازیم به اسامی کسانی که وی آنان را دیده و به استفاده های معنوی از مجلس و محضر شان تصریح نموده و حتی گاهی در ستایش بر خی از ایشان با همان لحن سخن گفته است که مرید از پیر خود یاد میکند بدون اینکه صریحاً او را پیر خویشتن معرفی کند :

۱- ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن عبیدالله شیر از ی معروف به

۱- صفحات ص ۳۴۳ ، مقامات ص ۲۵ .

۲- طبقات ص ۱۶۰ ،

۳- مقامات ص ۲۲ ، اسم این شخص در صفحات گاهی ابو القاسم بوسلمه و گاهی

ابوسلمه آمده است «ص ۳۴۲ و ص ۲۶۵» و همین اختلاف ، سبب شده است که پوهاند حبیبی نیز در حاشیه صفحه ۴۲۵ طبقات برای وی دو کنیت قائل شوند در حالی که ممکن است در بعضی از نسخ نفعات اسم ابو القاسم قبل از ابوسلمه ساقط شده باشد و اضافت نام پسر

بنام پدر بدون ذکر کلمهٔ این در متون قدیمی بسیار دیده میشود ، ۴- طبقات ص ۱۶۰

باکو یا باکویه یا بن باکو یا ابن باکویه (۱) از معرو فترین مشایخ
 اهل عرفان و از مریدان و شاگردان ابو عبدالله خفیف و ابو القاسم
 قشیری و ابو سعید ابی الخیر که مدتی در نیشاپور خانقاه ابو -
 عبدالرحمن سلمی راسخ پر سنتی میکرد (۲) و سپس بنها و ندرفت و
 در اواخر عمر به موطن خود شیراز رفت و در بیرون آن شهر در دامنه
 کوهی که خانقاه او بود بحال انزوامیزیست و در همانجا بسال ۴۲۲ در
 گذشت و در آن محل مدفون شد که امروز بنام بابا کوهی در خارج
 شهر شیراز مشهور و زیارتگاه است (۳).

پیر هرات مدت زیادی صحبت او را دریافته است بدلیل اینکه
 درباره او میگوید:

«وی پیشوای این کار بود، سفرهای نیکو کرده بود و مشایخ
 جهان همه دیده و حکایات بسیار داشت از ایشان، من خود ازو به
 انتخاب سی هزار حکایت نوشته ام و سی هزار حدیث (۴)» .
 و بدید است که نوشتن این همه حکایت و حدیث وقت و مدت زیادی
 را ایجاب میکند .

و نیز گفته است :

«وی ملک بود بهانه تصوف و از همه علوم بانصیب و وی مرا
 تعظیم میداشت که کس را نمی داشت ... (۵)»

۲- خواه امام یحیی بن عمار سجستانی که نامش در جمله
 استادان پیر هرات آمد و شکی نیست که وی از نخستین مریدان پیر

۱- باکویه یا باکونام جد اعلای او بوده و شهرت او به ابن باکویه بهمین مناسبت است
 ولی بعدها بکثرت استعمال کلمه «ابن» از اول این کنیه حذف شده و به باکویه تنها مشهور
 شده «حواشی شدالازار ص ۲۸۱» .

۲- اسرار التوحید ص ۱۷۰، ۳- تاریخچه ادبیات نفیسی (سالنامه پارس ۱۳۱۱) .

۴- مقامات ص ۱۶، نفحات ص ۲۳۸، دریک نسخه خطی از نفحات متعلق به استاد مرحوم
 اقبال آشتیانی سه هزار حدیث آمده است، «حاشیه شدالازار ص ۵۶۰» .

۵- مقامات ص ۱۶، نفحات ص ۳۳۸

هرات بوده و چون از کسا نیست که ابو عبدالله خفیف را دیده بود (۱). در صوفی بودنش تر دیدی نیست و بنا بر این شمردنش در جمله پیران پیر هرات بیجا نخواهد بود بخصوص که پیر هرات گفته است :

«هم در دبیرستان بودم که در مدح خواجه امام یحیی عمار قصیده‌ای گفتم به نیم روز هفتاد و دو بیت و در آن بیان اعتقاد کرده‌ام (۲)» .

۳- ابو جعفر محمد قصاب دامغانی از شاگردان شیخ ابو العباس قصاب که پیر هرات وی را در دامغان ملاقات کرده (۳) و صحبت او را برای کسانی که در طریقت تازه کار بوده‌اند از صحبت خرقانی نافع تر دانسته است (۴) .

۴- خواجه یوسف بن محمد بن سمعان چشتی از سادات چشت و پدر خواجه قطب الدین مودودی چشتی که جا می‌گفته است :

«در آن وقت که شیخ الاسلام عبدالله انصاری الهروی قدس الله تعالی سره بمزار چشت رسیده بود با وی ملاقات کرده است و بعد از معاشرت در مجالس و محافل استحسان وی می‌کرد (۵)» .

مؤلف خزینة الاصفیا نیز در ضمن احوال خواجه یوسف مذکور گفته است :

«خانه برای اعتکاف از وقف خود زیر زمین بنا کرده و تا دوازده سال در آنجا بماند و خواجه عبدالله انصاری رحمة الله علیه نیز در آنجا بملازمت رسیدی (۶)» .

ولادت خواجه یوسف چشتی در سال ۳۷۵ و فاتش در سوم رجب ۴۵۹ واقع شده است (۷) .

۵- شیخ ابو سعید فضل الله بن ابی الخیر میهنی خا و رانسی از

۱- نفحات ص ۳۳۵ ، ۲- مقامات ص ۶

۳- طبقات ص ۹ ، در مقامات ص ۱۵ و طبقات ص ۳۰۹ محمد قصاب آملی آمده است.

۴- مقامات ص ۱۶ ، طبقات ص ۳۰۹

۵- نفحات ص ۲۲۶

۶- خزینة الاصفیا ، ص ۲۴۷-۲۴۸

۷- ایضاً ص ۲۴۸

بزرگان عر فامتو لد در میهنه بتاریخ غره محرم ۳۵۷ومتو فی د ر
چهارم شعبان ۴۴۰ که پیر هرات صحبت اورا دو بار (ظاهرا در نیشاپور)
درك کرده و درین باره گفته است :

«من دوبار ببو سعیدبوا لخبیر بود هام ووی دستار خود از سرفرو
گرفته و گلیم مصری خود فرا من داده و شلغم جو شیده در دهان
من نهاده ، چون بنزدیک وی شدم برای من بر پای خاست تمام وی مرا
تعظیم داشت که اندک کسی را داشتی لکن مرا باوی تقاری از بهر اعتقاد
است و دیگر در طریقت نه طریق مشایخ ورزیدی (۱)» .
و گر چه در اسرار التوحید آمده است که :

«شیخ الاسلام عبدالله گفت: ... هر چه بر زبان من می رود اکنون
همه از آن یک نیمه شلغم بو سعید است که بدست خویش در دهان
من نهاده است و از بر که نظر و دست شیخ است (۲)» .
ولی باتوجه به قسمت اخیر گفته پیر هرات در عبارت بالا تر
باید ارتباط مرید و مرادی وی را باشیخ ابو سعید بقید احتیاط
پذیرفت .

۶- ابو اسمعیل یا اسمعیل (۳) بن ابو القاسم ابراهیم بن محمد بن
محمویه نصر آبادی پسر بزگ شیخ ابو القاسم نصر آبادی که پیر
هرات در باره وی گفته است :

«ازوی حدیث دارم و حکایت از پدر وی (۴)» .
و نیز در ضمن احوال پدر وی (شیخ ابو القاسم) این عبارت را که
پدر وی گفته بوده از او روایت کرده است :

«اذا بدالك شیئی من بو ادی الحق فلا تلتفت معها الی جنه والالی نا رو
لا تخطر هما ببالك واذا رجعت عن تلك الحال فعظم ما عظم الله عز
وجل (۵)» .

۲- اسرار التوحید ص ۱۹۰ .

۱- مقامات ص ۲۷-۲۸

۳- نام او در کتابها گاهی ابو اسمعیل و گاهی اسمعیل ضبط شده است .

۴- نفعات ص ۳۴۳ ، ۵- طبقات ص ۴۴۳ ،

۷- پیر محمد کشور که شخصی تائب و مر تاض بوده و مخصوصا بهروزه وصال بسیار علاقه مند بوده و هر يك از وصالهای او چندین روز دوام داشته است ، پیر هرات گفته است :

«وقتی در وصال بود ومن باوی بودم تا یچهل روز، مرا گفتند که وی آن را هشتا دروز تمام کرد وگفتند که صد روز ، والله اعلم، مرا گفته بود که اگر برین بپا یی درشرق و غرب چون تونبود (۱)».

۸- محمد شکر ف که از مشایخ ملا متیان بوده و پیر هرات اورا پیروی باشکوه شمرده (۲) و حکایت یکی از لشکر یان ناصر الدین سبکتگین را که کرامتی از او درهرات ظا هر شده بود از وی شنیده و بیان کرده است (۳).

۹- عباس فقیر هروی از مریدان ابو العباس نسا ئی و ابوالعباس نهاوندی و ابو الحسین سالبه ، پیر هرات به ملاقات باوی تصریح کرده است و حکایات و کلما تی از وی نقل نموده است (۴).

۱۰- ابوسعید محبوبی که در بعضی از نسخ ابو سعید مجنون ضبط شده و از شرح حال او اطلاعی بدست نیست جز اینکه ابونصر تر شیزی را دیده و مطلبی را در باره مسأله مرید و مراد از او روایت کرده است (۵) .

۱۱- ابونصر تر شیزی از مریدان ابو العباس سهروردی که پیر هرات یک مطلب را مستقیما و یک مطلب را بواسطه پیر خود ابوالحسن بشری و مطلب دیگر را بواسطه ابوسعید محبوری مذکور در فوق از او نقل کرده است (۶) و از احوال او اطلاعی بدست نیست .

۱- نجات ص ۳۴۵ ، ۲- یضا صفحه مذکور.

۳- طبقات ص ۳۰۷-۳۰۸ ،

۴- طبقات ص ۳۰۶ ، ۳۰۷ ، ۳۹۰ ، ۳۸۳ ، ۴۸۷-۵۲۷- ۵۳۰ .

۵- طبقات ص ۹۴ ، ۶- طبقات ص ۱۱۸ و ۳۰۴ ،

- ۱۲- ابوبکر دا شگر که از احوال وی نیز اطلاعی بدست نیست جز اینکه بصحبت بو معشر معروف رسیده و پیر هرات دو موضوع را که در ضمن ملاقات از وی شنیده بود نقل کرده است (۱).
- ۱۳- ابو حاتم رازی که از شرح حال او نیز اطلاعی موجود نیست و پیر هرات، سخنی از گفته های شبلی را که از او شنیده بود، روایت کرده و خود نیز تو ضیحی بر آن افزوده است (۲).
- ۱۴- حسین گوا شانی از مریدان ابو عثمان مغربی که نامش در نفعات ابو الحسین ضبط شده و پیر هرات سخنی از او را درباره روز وفات مغربی از وی استماع و روایت نموده است (۳).
- ۱۵- ابو نصر احمد بن ابی نصر کوفانی هروی خادم شیخ عمو (۴) و مرید و شاگرد ابو نصر سراج (۵) که به صحبت عده ای از بزرگان عرفا رسیده بود. پیر هرات مکرر به سخنانی که از او شنیده است، استشهاد کرده (۶) و چنین بر می آید که وی به ابو منصور پسند پیر هرات ارادت داشته است (۷).
- سال و فاتش معلوم نیست ولی آرامگاهش در قریه کوفان هرات موجود است (۸).

۱- طبقات ص ۹۰ و ۱۱۹

۲- ایضاً ص ۵۳۳

۳- ایضاً ص ۲۰۰ - ۲۰۱، نفعات ص ۸۸،

۴- نفعات ص ۳۴۴،

۵- حاشیه پوهاند حبیبی بر طبقات الصوفیه ص ۵۲۲،

۶- دیده شود نفعات ص ۲۸۷، طبقات ص ۵۲۲، ۵۳۶،

۷- مقامات ص ۱۸

۸- مقصد الاقبال ص ۴۴،

- ۱۶- ابو الحسن خبازی معلم که بصحبت ابوعلی دقاق رسیده بود و پیر هرات نکته ای را که از او شنیده است باز گفته است (۱).
- ۱۷- علی شریفی متوفی در محرم ۴۳۶ در هرات که در جوار قبر یحیی بن عمار دفن شده و پیش از آن در نیشابور بوده است ، پیر هرات از او نیز حکایتی شنیده و نقل کرده است (۲).
- ۱۸- قاضی ابراهیم باخرزی که شرح حالش بدست نیامد و پیر هرات از او نکته ای را که شنیده بوده نقل کرده است (۳).
- ۱۹- ابوعلی گازراز شاگردان ابو العباس قصاب که پیر هرات يك سخن از وی نقل کرده است (۴).
- ۲۰- ابوعلی خطیب که پیر هرات در طبقات (۵) به دیدار با او تصریح کرده است و در مقامات نام او را بعد از نام ابوعلی بوته‌گر و قبل از نام ابونصر قبانی که هر دو از پیران او بوده اند بدین ترتیب آورده است: «و شیخ بوعلی خطیب از ابو عبدالله بوذهل حکایت از عتیقه غسال به بغداد وی شبلی را هم دیده بود و خدمت کرده (۶)».
- و از اینجا احتمال می‌رود که وی نیز از پیران پیر هرات باشد .
- بجز این کسان که نامشان یاد شده عدد دیگری از مشایخ عرفا یا ملامتیان بوده اند که پیر هرات در روزگار کودکی یا زمان جوانی ایشان را دیده و برخی از ایشان در مجلس‌هایی که در نیشابور

۱- طبقات ص ۵۴۱

۲- ایضاً ص ۹۲

۳- مقامات ص ۲۷

۴- نفحات ص ۲۸۷

۵- طبقات ص ۱۱۳ (بعلی) بوعلی «خطیب مرا گفت».

۶- مقامات ص ۲۳

تشکیل می شده با او معاشر بوده اند و نیز عده دیگری هستند که در آثار پیر هرات نامشان به نظر نرسید اما دیگران ایشانرا از پیران وی شمرده اند که در اینجافهر ست و از آنان یاد میشود :
 ۱- عبدالله مهین از مردم گواشانچه هرات که مدفن وی نیز در گواشانچه است و اصیل الدین واعظ او را از پیران پیر هرات شمرده است (۱).

۲- عبدالله کهین که وی نیز از گواشانچه بوده و مدفون در همان دیه است، او را نیز اصیل الدین واعظ از مشایخ طریقت پیر هرات دانسته است (۲).

۳- ابو حفص غا و ردانی که مردی بیزار از تکلف بوده و با هیاتسی نژند و در ویشانه زندگی میکرده است و پیر هرات در باره وی گفته :

«اگر بو حفص بغا و ردان زند بودی شما جامه خود را از وی در کشیدی و در وی فنگریستی و من ویرا سید و بزرگ میدیدم با کرامت ظاهر و فراستی عظیم (۳)».

ابو حفص از رفقای نباذان پیر هرات بوده (۴) که شصت و دو تن بوده اند و آرامگاهش اکنون در قلعه غا و ردان هرات موجود است .

۴- ابو عطای نباذانی که پیر هرات او را در نباذان دیده و درباره وی گفته است: «مردی بزرگ بود و تذکیر کردی و در درویشی سخن گفتی (۵)» .

۱- مقصد الاقبال ص ۴۳

۲- ایضاً همان صفحه

۳- نفحات ص ۳۴۱

۴- ایضاً صفحه مذکور ، مقامات ص ۲۱

۵- مقامات ص ۲۴

۵- ابو بشر یا بشر گواشا نی که از جمله شصت و دوتن مشایخی بود که در نبادان جمع شده بودند و پیر هرات چهل و اندروز با ایشان بسر برده و سخن گفته و در باره آنان گفته است :

«همه خداوندان ولایت و کرامت و فراست بودند (۱)»

و در مجلس املاء اسحق حافظ نیز او را دیده و سخنی از وی شنیده بود (۲).

۶- احمد مر جانه از همان رفقای نبادان پیر هرات که جز همین نام از وی اطلاعی بدست نیست (۳).

۷- احمد کا هدستانی که او نیز از همان رفقای نبادان بوده است (۴).

۸- ابو نصر سو هانگر که از همان رفقا و صاحب فراستی عظیم بوده است (۵).

۹- احمد چشتی که پیر هرات درباره او گفته است : «من هیچکس ندیده ام قوی تر در طریق ملامت و تمامتر از احمد چشتی و چشتیان همه جنان بودند از خلق بی باک و در باطن سادات جهان (۶)»

۱۰- اسماعیل چشتی برادر کوچکتر احمد چشتی که پیر هرات او را به نیکی یاد کرده است (۷).

۱۱- ابو علی کیال

۱۲- احمد نصر

۱۳- ابو سعید مالینی

و این سه تن را پیر هرات در خردسالی دیده بوده و در باره ابو علی گفته است :

«وی بزرگ بوده ، شیخ سیستان است ، طریق ملامت داشته . وی را بکرامات ستایش نتوان کرد که خودمه از کرامات بود ، وی و شیخ احمد نصر و شیخ بو سعید مالینی هر سه در صفت سرای صوفیان

۱- نفحات ص ۳۴۱ ، ۲- ایضاً ص ۳۴۲ ،

۳- ایضاً ص ۳۴۱ ، ۴- ایضاً صفحه مذکور

۵- ایضاً صفحه مذکور.

۶- ایضاً ص ۳۴۰ ، ۷- مقامات ص ۲۰

- بوده اند ومن آنجا حاضر (۱)».
- ۱۴- ابو منصور گما زرکه پیرهرات اورا در ویشی بشکوه دانسته
ومه از عمو خوا نده است (۲).
- ۱۵- ابو سعید معلم که پیر هرات در باره وی گفته است :
- «پیر رو شن بود و نیکو دل و صادق و مرقع سپید پو شیدی (۳)»
- ۱۶- کاکا ابو القصر بستی که اگر چه پدر پیر هرات اورا درخردی
نزد کاکا ابو القصر نمی برده ولی خودوی ابو القصر را مردی بز رگ
دانسته است (۴) .
- ۱۷- شیخ ابو الحسن تیشه ساز.
- ۱۸- شیخ ابو محمد برادر ابو الحسن مذکور .
این دوتن از خادمان و مریدان کاکا ابو القصر و پیران رو شن
بوده اند و بقول پیر هرات هر دو حکایت از وی کردند (۵).
- ۱۹- کاکا مسعود گازر گما هی مرید شیخ عمو .
- ۲۰- شیخ ابو الحسن عرفه شاگرد ابو الحسین سالبه . این
دوتن را پیر هرات در خانقاه شیخ عمو ملاقات کرده بود، (۶) .
- ۲۱ و ۲۲- کاکا احمد سنبل و برادرش محمد خواجه که پیر هرات از ایشان
به بسیار نیکی یاد کرده است. (۷) درین هیچ تردیدی نیست که
بجز این پنجاه و پنج تن که نامشان یاد شد پیر هرات با
بسیاری از پیران صوفیه و ملا متیه و جز ایشان دیدار کرده و از هر یک
سخنی یا سخنانی شنیده که بدون شک در تکوین شخصیت عرفانی
اوبی اثر نبوده و البته نباید فراموش کرد که در میان مشایخ حدیث
که پیر هرات از آنان استماع حدیث کرده است هم یک عده صوفی
بوده اند و بهر حال این همه اهمیت که پیر هرات به یاد کرد و بزرگداشت
پیران مذکور داده است نماینده تو جه فراوان اوبه اهمیت و جود پیر در
جهان تصوف می تواند باشد .
- و اینک بهتر است که به مبحث دیگر پیر دازیم :

۱- نجات ص ۳۴۲، ۲- ایضاً ص ۳۴۳.

۳- ایضاً صفحه مذکور. ۴- نجات ص ۲۲۸ - ۲۳۹.

۵- ایضاً ص ۳۳۹.

۶- مقامات ص ۲۶، ۷- مقامات ص ۱۸.

توشه راه

همانطور که هر مسافر، در طی سفر خویش، از بر داشتن توشه راه ناگزیر است، را هر و طریقت که میخواهد به رهنمایی پیر سفر روحانی خود را آغاز کند، باید توشه‌ای با خود داشته باشد.

پیر هرات که هم خود این راه را بار رهنمایی پیران متعدد طی کرده و هم در مقام رهنمایی بسی از مسافران روحانی را راه نموده است، توشه‌ای را که برای این سفر لازم است، منحصر در چهار چیز دانسته است: علم، ذکر، ورع و یقین و این اصل سخن اوست درین باب:

«همه عمر بسر نشود ازین چهار چیز که تو خود در سفری روی فرا منزل، هر که ازین چهار چیز مجرد است ضایعست بی عصمت و حفظ الله تعالی: علم کی رایش تو بود، که ترا راست و نرم میکند، و یادی که مونس تو بود تا در تنهایی وحشت نگیرد، و ورعی که باز دارنده تو بود تا بهر نشایست ننگری و یقین و وجد که مرکب

تو بود تا بپس نمانی و در هر چه بی، بزنگانی بی، نه بکرا هست (۱)». پیر هرات در جای دیگر نیز از این امور چهار گانه که در حکم توشه سالک است بتفصیل سخن میراندولی در آنجا ورع را بریاد مقدم میدانند و بجای یقین و وجدتها از وجد نام میبرد (۲).
گفتار وی چنین است:

« سالک این راه را چهار چیز باید تاسلوک این طریق را شاید : اول علم، دوم ورع، سوم یاد حضرت، چهارم وجد علم را استاد باید، ورع را بیم باید، یاد حضرت را اخلاص باید، وجد را انقطاع باید . مرد بی علم راه را از پس می رود، بی ورع از مایه خویش می خورد، بی یاد او براه دشمن می رود، بی وجد بی زندگانی می زند سر همه علمها آنست که شریعت تو آبادان بود و یاد او بردل و زبان بود و مهر و موانست و صحبت تو با درویشان بود.

سر همه ورعها آنست که هر آفریده از او ایمن بود و از دنیا شوریده و به آن دشمن بود و تعلق با او بدتر از زهر خوردن بود، سر همه یادها آنست که سبق مولی در یاد بود و جان بیاد مولی شاد بود و دیگر یا دهایی یاد او باد بود. سر همه وجدها آنست که سه چیز بود او را، شادی نماند جز یکی و مراد نماند جز یکی و هیچ نماند مگر یکی (۳)».

و باید بخاطر داشت که قبل از پیر هرات نیز برخی از عارفان و رهبران تصوف توشه متشکل از علم، یاد، ورع و یقین یا وجد را لازمه سلوک دانسته اند، از جمله محمد بن منصور طوسی گفته است :

۱- طبقات ص ۱۰۹، نفعات ص ۶۳ .

۲- وجد در اصطلاح صوفیه عبارتست از آنچه بدون جهد و تکلف بر قلب وارد شود و بعضی گویند: برقهایی است که میدرخشد و سرعت خاموش میشود، و یقین عبارتست از رؤیت عیان بقوت ایمان نه به حجت و برهان .

«يحتاج المسافر في سفره الى اربعة اشياء : علم بسوسه (۱) و ذكر يونسه وورع يحجزه و يقين يحمله (۲)» .
و ابو يعقوب السوسی گفته است :
« الفقير اذا سافر يحتاج الى اربعة اشياء : علم يحرسه و وجد يحمله وورع ينوسه و ذكر يونسه (۳)» .
ولی تقسیم و توضیح پیر هرات دقیقتر است .

- ۱- درنجات : یوسوسه آمده که درست نیست .
- ۲- طبقات الصوفیه ص ۱۰۹ ،
- ۳- ایضاً ص ۲۷۸ ،

پرهیز از غرور

نیکان و نیکو کاران، در راه کمال با خطر بزرگی که غرور نام دارد، رو-
برو هستند .

غرور عبارت تست از صفتی که دارنده آن از خود راضی است و گمان
می کند که واقعا حق نیکی و نیکوکاری را ادا کرده است از آنرو
به اعمال نیک خود می بالد و برای خویشتن نسبت به دیگران مزیتی
قائل میشود .

البته عمل نیک نتیجه نیکو دارد و ضایع شدنی نیست ، و لی در برابر
وظیفه ای که به انسان در جهان زندگی محول شده و در مقابل نعمت
های بیشماری که در اختیارش گذاشته شده است، اعمال وی هر
قدر هم از نیکی سرشار باشد در خور بزرگ شمردن نیست .

دامنه نیکو کاری و وسیع است و حد و اندازه ای برای آن نمیتوان
تعیین کرد، پس انسان هر قدر که بکار نیک بپردازد، چو ن
عمر او محدود است، اعمال نیکش هم محدود خواهد بود و قطعا حکم
محدود را در برابر نامحدود پیدا میکند و درین صورت: غرور جز
بر بیخردی و کم مایگی دلالت نمیکند . بخصوص که نمیداند
آنچه انجام داده است آیا براستی مطابق با موازین نیکی هست یا نه؟

اکنون خو بست ببینیم پیر هرات درباره این موضوع چه نظری دارد و به شاگردان مکتب عرفانی خود درین خصوص چه درسی میدهد؟

پیر هرات، غرور را به دو قسم مختلف تقسیم میکند و سپس در پیرامون آن حرف میزند.

قسم اول: غرور کسانی است که کار نیک انجام نیده‌اند و به ارتکاب گناه می‌پردازند اما به فضل و رحمت بی‌پایان خداوند و آمرزش از طرف او متکی می‌شوند.

قسم دوم: غرور اشخاصی است که کارهای نیک خود را به دیده استحسان می‌نگرند و بدان سبب خویشتن را مقرب درگاه حق می‌پندارند.
وی گفته است:

« وقت بود کی مرد را در طاعت افکند، ویرا از آن بد بیرون آرد
یعنی در غرور افکند و بعجب شود در خود وریا جوید از خلق و به آن
از حد برگردد.

و وقت بود کی در شغل افکند یا در معصیت، ویرا از آن نیکویی
بیرون آرد، در غفلت مشغول کند و نظاره خود در وی دارد، کی
خداوند است هر چه کند و خواهد تواند و ویرا آید (۱)».

پیر هرات در باره قسم دوم از این دو حالت که هر دو مانع رسیدن
سالک به سر منزل کمال است، چنین میگوید:

«ایمن بودن بر هر دو غرور و مکر است که حکم او در آن ندانی و عاقبت
خود در آن نشناسی، باید که دلیر نباشی که الله تعالی گله میکند
از قومی که دلیر وار در معصیت می‌روند و می‌گویند: سیغفر لنا، این
خود ما را بیا مرزد، هیچ چیز در گناه بتر از حقیر داشتن آن نیست، در
حقارت آن منگر، در آن نگر که با که می‌رود (۲)».

وراجع به قسم اول چنین درس میدهد:
 «تا از خود نیپسندی خوشت نیاید ولذت نیابی، و پسند از خود
 شرکست، طاعت بگزار چنانکه فرمانست بشرط علم و سنت،
 آنگاه از خود میسند و به وی سپار و پسند خود بر روی دیو زن (۱)» .
 پیر هرات، در موضوع تحذیر از غرور، سخنان بسیار به صیغه
 اندرز و مناجات دارد که بر خی از آن سخنان را در اینجا می آوریم:
 «چشم بخود مدار که هر آفت که به مردم رسید از چشم خود رسید
 چشم بدرا دو است و چشم خود رادوانیست، آدم علیه السلام را چشم
 بد رسید به توبه شفا یافت و ابلیس را چشم خود رسید ملعون ابلیس
 گشت (۲)» .

«الهی ای دهنده عطا و پو شنده عطا، نه پیدا که پسند کرا و پسندیده
 چرا؟ بنده بتاوی بفضا پس گویی که چرا؟ الهی کار پیش از آدم و
 حوا ست و عطا پیش از خوف ورجاست، اما آدمی بسبب دیدن
 مبتلاست، خاصه او آنکس است که از سبب دیدن رهاست، اگر آسیاء
 احوال گردان است قطب مشیت بجاست (۳)» .

«الهی مگوی که چه آورده اید که درویشانیم و میپرس که چه کرده
 اید که رسوا یانیم (۴)» .

«الهی آنچه تو کشتی آب ده و آنچه عبدالله کشت فرا آب ده (۵)» .
 «الهی همه از تو ترسند و عبدالله از خود، زیرا از تو همه نیکی آید و از
 عبدالله همه بد (۶)» .

۱- طبقات ص ۱۸۹

۲- مقولات ص ۱۳

۳- کشف الاسرار ج ۴، ص ۱۵۲

۴- اندرز و مناجات نسخه خطی

۵- رساله واردات ص ۴

۶- اندرز و مناجات نسخه خطی

سلامت

ملا متیان فرقه ای از صوفیه بودند که قبول خلق را از آنرو که خودپسندی بار می آورد، حجاب و مانع رسیدن. به منزل کمال میدانستند و بهمین سبب کسی کوشیدند که به تر تیبی زندگی کنند که زهد و تقوا و ریاضاتشان نظر تحسین کسی را جلب نکند تا به عجب و خود پسندی مبتلانشوند و از بالای غرور ایمن بمانند .

کارهایی که انجام میدادند، گاهی در نظر ظاهریینان، زشت و ناپسند یا ابلهانه جلوه می گرد و بر اثر آن مورد تحقیق و استهزاء و احیاناً آزار از طر ف دیگران قرار می گرفتند و هرا هانتی را نسبت به خویشترن با روی خوش استقبال میکردند .

رفتار ظاهری آنان بر اساس تخریب عادات و در جهت مخالف رسوم روزگار بود ولی در خفا دور از چشم خلق، کارهای پسندیده و نیکو انجام میدادند بدون اینکه بگذارند کسی از نیکو کاری ایشان آگاه شود.

در بین ملا متیان بعضی اشخاص بودند که در لاابالیگری (البته در انظار مردم) از دیگران گوی سبقت ر بوده بودند و موی سر و ریش و بروت و ابرو را پاک میترا شیدند و خود را به هیاتی غیر عادی در می

آوردند یا در لباس هایی که منسوب به ملل بیگانه بود و در آن روزها پوشیدن آن خشم و نفرت مردم را بر می انگیخت ، جلوه میگرداند و هدفشان این بود که در نزد مردم به بدنامی شهرت یابند و مورد اهانت واقع شوند و این اهانت ها سبب تادیب نفسشان گردید .
این دسته را قلندر میخوانند که بعدها بارواج یافتن طریقه ایشان شعبه قلندر یه یکی از شعبه های مهم سلسله ملا متیه را تشکیل داد .

دسته دیگری نیز در میان ملامتیان ، ظهور کرد که افراد آن جز صوفیان مجازی و ملامتیان ساختگی نبودند که همیشان به عیاشی و تن پروری مصروف بود و شیوه رفتارشان همان طرز روش صوفیان و ملامتیان و قلندران و در حقیقت :

بدنام کننده نكونا می چند ، والبته ایشان هم از طعن و ملامت خلق برکنار نبودند ، اما چون برآستی مستحق همان طعن و ملامت بودند ، بدیهی است که هدف ایشان غیر از هدف قلندران و ملامتیان بود نه در جستجوی فیض واقعی بودند و نه فیضی از ایشان به کسی می رسید .

در عصر زندگی پیر هرات ، اشخاصی از هر سه صنف یاد شده در خراسان میزیستند که البته هرات نیز از چنان اشخاص خالی نبود و مادر آثار پیر هرات به یادآوری در باره هر سه صنف بر میخوریم .

از معروفترین مشایخ ملا متیه هرات در آن عصر ابو یعقوب کورتی کاکا ابو القصر بستی و شاگردانش ابو الحسن تیشه ساز و ابو محمد ، واحد چشتی و اسمعیل چشتی بوده اند که نامشان قبلا ذکر شد ، و از سخنان پیر هرات بر می آید که با اینکه خود وی سالک مسلک ملا متی نبوده و حتی پدرش که مردی قرا بوده از بردن او در زمان خردسالی نزد کاکا ابو القصر بستی بسبب ملامتی بودن ابو القصر خود داری میگردید ولی باز هم پیر هرات نسبت به ملامتیان حقیقی نه تنها بدبین نبوده بلکه آنانرا به نیکی یاد کرده است چنانکه در بخش هشتم دیده شد .

پیر هرات ، بی مبالا تی ملامتیانرا در حفظ آداب ظاهر مربوط به اخلاص و ترك ریامیدانست و لی به کسانی که خود را به آنان متشبسه

می ساختند و راه بی ادبی و بی حرمتی و تهاون نسبت به امور شرع را از روی هوا و هوس می پیمودند ، خو شبین نبوده و در باره اینگونه اشخاص گفته است :

« اکنون جماعتی ابا حجت و تهاون شرع و زند قه و بی ادبی می و بی حرمتی پیش گرفته اند که ملامت است ، ملامت نه آن بود که کسی به بیحرمتی شرع کاری کند تا او را ملامت کنند ، ملامت آن بود که در کارق سبجان از خلق باک ندارد (۱) » .

بطوریکه دیده میشود گفتار پیر هرات صورت حقیقی مسلک ملامتی را واضح می سازد یعنی : ملامت آن بود که در کارق سبجان از خلق باک ندارد .

این حقیقت را به بیانی دیگر نیز در ضمن معرفی احمد چشتی و چشتیان توضیح کرده است :

« همه احوال ایشان با اخلاص و ترک ریا بود ، هیچگونه سستی روانداشتندی در شرع تا به تهاون چه رسد؟ (۲) »

و هم در این معنی گفته است :

« مذهب ملامت نه آنست که بر شریعت نیایی ، کی ملامت آنست کی بر نفس خود نیایی و خود را قبول ننگاری هر گه کی کرد کار تو بتوریا شود و سخن تو بتو دعوی شود . آنگاه سرهنگ بی (۳) » .

راجع به قلندرانی که مقصد اصلی ایشان اعراض از تجملات دنیا و رجوع بحق و وصول به سر منزل کمال بود نیز اگر چه در طبقات الصوفیه صریحا چیزی بنظر نمی رسد ولی از مندرجات رساله ای که عنوان آن قلندر نامه است و سبک انشا عو طرز بیان آن از شیوه پیر هرات دور نیست و رساله مذکور به وی نسبت داده شده و این نسبت را دانشمندان سبک شناس تأیید کرده اند (۴) چنین بر می آید که پیر هرات نسبت به قلندران نیز خو شبین بوده است .

در قلندر نامه منسوب به پیر هرات به آمدن قلندری در مدرسه اشاره شده است که با طالبان علم دربارهٔ قال و حال سخنی چند گفته و افکار ایشان را متوجه خود ساخته بطوریکه کتابها را انداخته به شنیدن سخنان او پرداخته اند (۱).

در بارهٔ طبقهٔ سوم یعنی صوفیان مجازی یا ملامتیان و قلندران هوا پرست نیز پیر هرات راسخنا نی است که از دقت و تأمل در آن برمی آید که از دست این طایفه که دکانداران کلای زهد بوده اند بسی دلخون بوده است :

«اکنون جمعی پیدا شده اند که ایشانرا رنگی و رنگی بیش نیست خانه ای و نامی ، دانه ای و دای می ، شمعی و قندیلی ، زرقی و زنبیلی ، ترنمی و زیر و بمی ، توغی و چوگانی ، سرایی و دکانی ، سفره و سمعی ، حجره و اجتماعی ، صومعه و خانقاهی ایوانی و بارگای ، قومی بسی تهجدی ، گروهی بی تشهدی ، بعضی صوف پوشیده گروهی موی تراشیده ، ساخته از برای آوازه ، آستین مثال دروازه ، آستین کوه تاه چون اهل راز کرده و دست به مال مردم دراز کرده ، روز تاشب کرامات گفته و شب تابروز بغفلت خفته ، ازسوز سر بنام قانع واز دین و دل با ایشان هزار مانع ، کلمات همه از مشاهده و فرسنگها گریخته از مجاهده... تو پنداری که صوفیانند ، نی نی که عنید و لا فیانند بصورت شمع عشاقند و بسیرت جمع می فسا قند ، اندیشه ایشان انباشتن شکم و پیشهٔ ایشان بگذاشتن حکم (۱)».

شریعت

شریعت یعنی پیروی از اوامر حق و اجتناب از نواهی او (همان او امر و منہیا تی که به وسیله فرستادگان خدا به بندگانش معرفی شده) مرحله اول عرفان است .

سالکی که میخواهد قدم در وادی طریقت بگذارد ، باید آداب شریعت را محترم بشمارد و توشه اصلی سفر را از مقام شریعت تهیه کند ، این سفارشی است که همه مشایخ عرفا کرده اند و مانقل گفتار جنید را که سید الطایفه و پیشوای چندین فرقه از صوفیه است در اینجا کافی میدانیم :

«این راه را کسی باید که کتاب خدای بردست راست گرفته باشد و سنت مصطفی (ص) بر دست چپ و در روشنائی این دو شمع میروند تانه در مغاک شبیهت افتد و نه در ظلمت بدعت (۱)» .

پیر هرات به این مسأله تا آن حد اهمیت قائل است که راه رسیدن به مرحله طریقت را منحصر به شریعت میداند :

«راه نیست به طریقت مگر به شریعت و به نصیحت مگر به خدمت و به مشاهدت مگر به مجاهدت (۲)» .

باز میگوید : هیچکس حق ندارد در وظایف شرعی کمی و زیادتی وارد کند باید از شریعت همانطور که شارع علیه السلام مقرر فرموده استفاده شود :

«شریعت همگی خواهد و زیادت در شریعت نقصان است . شریعت چون آب است ، آب بمقدار باید ، اگر بیفزاید و یرانی کند واگر بکاهد سیراب نکند (۱)» .

و باز در باره اهمیت شریعت در ضمن تحقیق گفته مرتعش که «هرگز خود را بباطن خاص ندیدم تا خود را بظاهر عام ندیدم» گفته است :

«معنی آنست که حقیقت من درست نیامد تا شریعت من صافی نشد (۲)» .

و نیز در همین معنی گفته است :

«شریعت کشتی و حقیقت دریاست از دریا گذشتن بی کشتی خطاست ، شریعت مر حقیقت را آستانست ، بی شریعت به حقیقت پیوستن بهتان ، شریعت راه و حقیقت منزلست راه ناپیموده به منزل رسیدن مشکل ، حقیقت سر او شریعت دروازه است . از دروازه ناگذشته بسر آمدن که را اندازه است؟ شریعت کلید است و حقیقت قفل سدید و گشودن قفل سدید ممکن نیست الا بکلید (۳)» .

در بخش اول به مقام شیخ الاسلامی پیر هرات و مواظبت وی به حفظ آداب شریعت اشاره شد که خود ازین مطلب حاکی است که وی با اینکه به عالیتزین مقامات طریقت و حقیقت رسیده بود باز هم در موضوع شریعت مسامحه رو امیداشت . این سخن نیز از پیر هراتست :

شریعت بی حقیقت بیکار است و حقیقت بی شریعت بیکار و هر که نه راه میان این دو برد بیکار است (۴) .

بطور کلی از بررسی در آثار پیر هرات بر می آید که سخنان وی بجز آنچه در موضوعات عرفانی است یا امر به معروف است و یا نهی از منکر و این بالاترین و آخرین حد وظیفه شناسی است که از یک نفر متشروع می توان انتظار داشت .

محاسبه نفس

محاسبه نفس عبارت است از ارزیابی کارهایی که انجام میدهیم، البته کارهای نیک هم درین ارزیابی شامل میشود، اما کسی که سالک راه حقیقت است و از کید و مکر نفس آگاه است، کمتر به کارهای نیک، اگر انجام داده باشد، می‌نگرد و بیشتر در جستجوی بدیها و عیوب اخلاقی خویش برمی‌آید و خویشتن را به داشتن چنان معایبی توبیخ و سرزنش میکند و تصمیم میگیرد که با انجام دادن کارهای خوب، لکه‌هایی را که از اثر گناه بر آئینه قلبش افتاده است، یکایک بز داید.

فایده این عمل آنست که تو به بدین بهانه، ثابت و شکست ناپذیر میشو و فرصت و مجال بازگشت به گناه برای عامل آن باقی نمی‌ماند.

پیر هرات برای محاسبه نفس سه رکن اساسی قائل است:

رکن اول، مقایسه بین نعمت‌های حق و گناهان خود شخص است: در این حالت سالک باید از سه موضوع برای این مقایسه استفاده کند:

۱- دانش .

۲- سوء ظن به نفس .

۳- قوه تمیز نعمت از فتنه .

رکن دوم ، فرق و امتیاز دادن حق خدا از حق خود یا عبارات دیگر تشخیص وظایف دینی از وظایف شخصی است باین معنی که بداند: هر گناهی که از او صادر میشود یک نوع تخلف از وظیفه بشمار می رود و بر وی حجت است و ارکار نیکو که بعمل می آورد در حکم انجام دادن وظیفه است نه یک امر فوق العاده ، پس باید آنرا منتی از حق شناسد و از انجام دادن آن بر خود نبالد و ننازد .

رکن سوم، دانستن نکته است که هر طاعتی که آدمی از انجام دادن آن راضی باشد یعنی آن را بپسندد و دستاویز و گواه خوبی خود بسازد در حکم گناه است ، و هر معصیتی که از دیگری سر بز ند و شخص آنرا دلیل بد بودن او بشمارد و به نظر عیب جو یی در وی بنگرد و بال چنان معصیتی دامنگیر خود او نیز هست (۱) پس نباید وقت عزیز را به عیب جو یی دیگران و رضایت از خود تلف کرد و باید به محاسبه نفس پرداخت .

برای اینکه نمونه ای از محاسبه نفس به روش پیر هرات در نظر داشته باشیم به نقل این عبارت از گفته های وی می پردازیم :

«ای جوانمرد ، سفر قیامت در از است زاد تقوی بر گرفتن باید . و از مقام سؤال اندیشه داشتن باید ، عقبه صراط بس باریک و تند است مرکب طاعت ساختن باید ، و بروز حساب ایمان داری دست از معصیت برداشتن باید ، و میدان کدیان اکبر بر ظاهری و باطن تو مطلع است از نظرها و شرم داشتن باید ، ای مسکین ، تاکی ازین غفلت انداخته ، معصیت بنقد کرده و توبه در نسبه نهاده خبر نداری که سپیدی موی تورا رسول مرگست ، ترا آگاهی میدهد که مرگ را کار خود بساز و از روز پسین اندیشه دار ، دست از آزار حق بردار و بیش ازین خود را تخم حسرت و ندامت مکار (۲) .»

«ای نفس ، از مرگ بیندیش و طول امل را بردار از پیش و اگر نه

وای تو، دوزخ بود ما وای تو، اگر خواهی که بیا مرزد غفور پندگیر از
 اهل قبور که دایما می نالند و اشک حسرت از دیده می بارند که نه از
 اهل وعیال دیدیم مرحمتی و نه از مال و منال یافتیم منفعتی هم
 قانعیم به این ندامت اگر نبود ی پرسش قیامت (۱)».

« الهی هرچه بی طلب بما دادی سزاوار ماتباه مکن و هر چه بجای
 ما کردی از نیکی بعیب ما بریده مکن و هر چه نه بسزای ما ساختی
 بنا سزای بی ما جدا مکن ، الهی آنچه ما خود را کشتیم به بر میا رو
 آنچه تو ما را کشتی آفت ما از آن باز دار (۲)» .

آداب صحبت

صوفیان تا قرن چهارم هجری تشکیلات معین نداشتند و با اینکه دستگاه مرید و مرادی کاملاً جریان داشت ولی جنبه انفرادی تصوف بر جنبه اجتماعی آن غلبه داشت، از قرن چهارم به بعد دسته بندی و تحزب در میان ایشان رواج یافت و در داخل هر خانقاه عده ای سالک زیر نظر یک پیر که رهنمای ایشان را بعهده داشت به تهذیب اخلاق و تزکیه نفس خود می پرداختند و خود را به رعایت آداب و مراسمی که اصطلاحاً از آن به آداب صحبت تعبیر میشود موظف می دانستند.

این آداب را در کتابهایی که راجع به سیر و سلوک نوشته اند به شرح و بسط تمام ذکر کرده اند که یکی از آن کتب «مختصر فی آداب الصوفیه» از جمله آثار منسوب به پیر هرات است.

در مقدمه آن کتاب گفته شده است :

«بدانکه اهل تصوف را آداب بسیار است در نشستن و خاستن و خفتن و جامه پوشیدن و خوردن و آشامیدن و بدعوت رفتن و سماع کردن و در حضر و سفر بودن و در جمله حالات و هر که خرقة پوشد و زی ایشان گیرد باید که آن آداب بشناسد و بر دست گیرد تا ظاهراً او بدان آراسته شود کی بپرکت آن باطن او به حقیقت تصوف

متجلی گردد و گفته‌اند : هر که ملیح نبود باطن او صحیح نباشد، ظا هر به آداب نیکو باید داشت تا باطن به الوان حقیقت آراسته گردد(۱)».

پیر هرات گذشته از مطا لسی که در «مختصر فی آداب الصوفیه» منسوب به او آمده است در سایر آثار خود نیز از آداب صحبت و حقوق دوستی سخن گفته است که نمونه‌ها می‌از آن در اینجا می‌آوریم :

« قومی بودند به کواژان (۲) با من می‌بودند خداوندان دل رو شن دل از من خواستند که ما را بشیخ بو عبدالله طاقی بر ، دستوری خواستم از وی ، پس بوی بردم ایشان را و بگفتم که ایشان از من خواستند و می‌خواهند که ما را انصیحتی کنی ، شیخ گفت : متاهلانند؟ گفتم متاهلانند گفت : مکتسباً نند؟ گفتم : آری گفت : سخت نیک از ایذر کار می‌کنید و اهل نیکو می‌دارید و شبانگه هر کسی بهره خود از طعام بر گیرید و بایکدیگر آید و با هم بخورید و ساعتی باشید و آنکه بپر اکنید و ایشان را دعا کرد و بر خاستیم ، من آن ، شیخ عمو را گفتم ، شیخ عمو گفت :

اصحاب بو عبدالله دو نی و بوالحسین طزری جنان میکردند تا بر جای ماندند (۳) . و نیز گفته‌است :

«باید که خدمت یاران را بر خود واجب دانی و در خدمت، مقصود بینی نه مخدوم، یعنی نظر تو در خدمت بر مقصود حقیقی باشد که حضرت حق است سبحانه ، نه بر آن کس که خدمت وی میکنی ، و قتی در ویشی پیش شیخ سیرو انسی بادیگری گفت : این کار را برای من

۱- مقدمه مختصر فی آداب الصوفیه بنا بر مقاله سیرت و ابتکار و آثار شیخ الاسلام بقلم یوهاند عبدالحی حبیبی (مجموعه نهصدمین سال وفات خواجه عبدالله انصاری ص ۷۰)

۲- کواژان ، صورتی از گواشان و آندهمی است در ولسوالی گذره هرات که به دو بخش

گواشان علیا و گواشان سفلی منقسم است. ۳- طبقات الصوفیه ص ۵۱۷ ،

بکن نه بحکم وامر که بفضل ، شیخ سیروانی بانگ بروی زدو گفت :
که نه فقیر است آنکه خدمت یار خود بر خود واجب نداند (۱) .

پیر هرات همچنین در باره حقوق دوستی گفته است :
«یکدیگر را بنوازید (نسخه بدل: نیاز دارید) که آنچه شما رامی
باید هم از شما آید، میان اینان (صوفیان) ترجمه و وسیله ، هم
اینانند (۲)».

۱- نفعات ص ۱۶۳-۱۶۴

۲- نفعات ص ۹۷-۹۸

۱۵

زهد

دل بستگی به زخارف دنیوی یکی از حجابهای خطرناک در راه سلوک است. بزرگان اهل تصوف در عین حال که نسبت به کار و کسب روزی حلال، اظهار خوشبینی می کنند (چنانکه در مبحث گذشته سفار شهای خواجه ابو عبدالله طاقی درین موضوع نقل شد) باز هم از آن سبب که ممکن است، دوستی دنیا، انسان را بجایی بکشاند که یکباره بر سر همه اصول اخلاقی پای بگذارد، راجع به زهد توصیه میکنند.

زهد عبارتست از ترك لذائذ دنیا و هر چیزی که امکان دارد نفس آدمی را به طغیان وادارد.

با این تعریف حتی خود زهد هم گاهی در داخل عنوان لذایذ دنیا می تواند در آید مثلاً وقتی که زاهد متوجه شود که مردم نسبت به او اعتقادی پیدا کرده اند و احترام بیشتری برایش قائل می باشند، ممکن است ازین احساس، متلذذ شود و بر اثر آن دچار عجب و خود پسندی گردد.

پیر هرات، کسی که تمام مراحل زهد را طی کرده است، گفته است:

«زهد درسه چیز است : او لدر دنیا، دوم در خلق، سیم در خود. هر که دولت این جهان را از دشمن خود دریغ ندارد درین جهان اوزاهد باشد .

هر که آزم خلق وی را در حق مدهن نکند ، در خلق زا همد است. هر که بچشم پسند در خود نگر در خود زاهد است »
پیر هرات برای اینکه هر يك ازین اقسام سه گانه زهد بخوبی شناخته شود برای هر يك سه علامت تشخیص داده و بدینگونه تعریف میکند :

« نشان زهد در دنیا سه چیز است : یاد مرگ و قناعت به قوت و صحبت با درویشان .

و زهد در خلق را سه نشا نست: دیدن سبق حکم و استقامت قدر و عجز خلق.

و نشان زهد در خود ، سه چیز است : شناختن کید دیو و ضعف خود و تاریکی استدراج (۱) .

ماوقتی که زندگانی پیر هرات را به دقت مطالعه میکنیم ، در می یابیم که او از هر سه قسم زهد بهره مند بوده و هر يك را امتحان داده است .

هنوز دوره کودکی و نوجوانی را می گذرانید که پدرش ابو منصور انصاری از دنیا اعراض کرد و هر چه داشت بر مردم پیا شید وزن و فرزند را در تنگدستی با قسی گذاشت خود به بلخ رفت . (۲)

در يك چنین حال که هر کس باشد باقتضای طفلی و نوجوانی از معنی زهد غافل است و در جستجوی نفائس تجملات دنیوی روزگار می گذراند ، پیر هرات به حالتی چنان فقیرانه زندگی میکرد که کمتر کسی از عهده آن می تواند برآید (۳) . در عین حال از تحصیل دانش و عرفان به کار دیگر نبر داخت و در صدد بدست آوردن حظوظ نفسانی بر نیامد . (۴)

۲- مقامات شیخ الاسلام فقره «۶۱»

۱- صد میدان ص ۳۱- ۳۲

۴- مقامات شیخ الاسلام فقره «۱۵»

۳- مقامات فقره ۶۲.

اندکی بعد که آوازه کما لا توفضائل او عالم گیر شد و از هر صنف و طبقه مریدان و سر سپر دگانی باو گرا ییدند و می توانست با دریافت چیزی از ایشان بـه زندگانی خود سرو صورتی بدهد، باز هم از زهد دست نکشید و حتی از فقر و تنگدستی خود کسی را مطلع نساخت (۱).

او در همه ادوار زندگی خویش نسبت به ناز و نعمت دنیا قدر و ارزشی قائل نشد تا در طلب آن برآید، خود او درین باره گفته است:

«هرگز در همه عمر، الله تعالی مرا نیم روز در طلب دنیا ندیده و اکنون بر من می گشایند، اما مرا از آن چه؟ اگر نپذیرم کافر باشم و اگر آن را بردل من هیچ قدر و خطر باشد کافر باشم، تا آن وقت که از آن برستم و بایست آن را از من نبردند آن را بر من نگشادند و اگر ملك سلیمان باشد مرا از آن چه؟» (۲).

با وجود این درجه از زهد و ترك دنیا، به خود زهد هم اهمیت نمی دهد و «زهد از زهد» را برای سالک لازم میدانند و در عبارت ذیل این معنی را به کنایه ای بلیغتر از تصریح بیان میکنند:

«اگر صوفی احوال خویش را متمم کن که دعوی است و افعال خویش را متمم کن که ریا است و اقوال خویش را متمم کن که بی معنی است» (۳).

در جای دیگر نیز سه علامت برای زهد نشان میدهد که قابل توجه است:

«کو تاه گر فتن امل، حقیقش مردن عمل و نزدیک دیدن اجل» (۴)

۱- مقامات فقره «۶۰».

۲- مقامات فقره «۶۸».

۳- صفحات ص ۲۴۶. مقامات فقره «۵۷» ۴- انوارالتحقیق ص ۶۵

حجاب

در فصول گذشته ، اصطلاح «حجاب» چند بار آمد و با اینکه لازم بود توضیحی در باره کلمه آورده شود ، فرصت و مجالی پیش نیامد .

اینک توضیحی تقدیم میشود :

هنگامی که سالک ، مراحل طریقت را یکی بعد از دیگری طی میکند ، موانعی در عرض راه برای او پیدا میشود که وی را از ادامه سفر روحانی باز میدارد این موانع را در آیین طریقت حجاب نام داده اند .

حجاب یکی و دو تانیست ، شماره و اقسام آن از حد تعداد و قیاس بیرون است و نمیتوان احصایه کاملی از آنها ترتیب داد ولی یک قاعده کلی برای تشخیص حجاب در دست است که در این فورمول خلاصه میشود :

هر چیز و هر کار که اندیشه سالک را بخود مشغول کند و او را از یاد خدا باز دارد حجاب بر او است .

اگر بادقت، باین قاعده بیندیشیم می بینیم تمام چیزها و کارهایی که باسالك ارتباط پیدا میکند، چه خوب و چه بد، حجاب راه او بشمار می‌رود. اینک کارهای بدو چیزهای بدمی تواند حجاب راه باشد، احتیاج به توضیح ندارد ولی کارهای خوب از آنرو که به غرور و خود پسندی و ریا ممکن است منتهی گردد حجاب بشمار می‌رود، نفس حجاب است، غرور حجاب است، زهد حجاب است، حتی دانش و معرفت هم ممکن است حجاب باشد.

پیر هرات تعدادی از حجابهای راه کمال را به اسم و رسم تعریف کرده است که اینک به چند تایی از آنها اشاره میکنیم:

یکی از حجابها که اتفاقاً حجاب خطرناکی هم هست، نسبت و انتساب به بزرگان و نیکان است.

دین مقدس اسلام در میان تمام ادیان یگانه دینی است که امتیازات موهوم را نسخ نموده اصل مساوات و برادری را به پیروان خود تعلیم می‌دهد.

در اسلام یگانه مایه امتیاز یکنفر از دیگران تقوی و عمل صالح است و از تفوق نژادی و افتخارات ارضی و امتیازات نسبی هیچ اثری دیده نمی‌شود. پیر هرات به همین اصل مهم نظر داشته میگوید:

«ابراهیم را چه زیان که پدر او آزر است، آزر را چه سود که ابراهیم او را پسر است (۱)».

یکی از سادات مرو، در محضر پیر هرات گفته بود که پدر من مدت پنج سال متوالی مرا هر روز به خدمت ابو زید مروزی (مرغزی) می‌فرستاد تا در زیر نظر او به تصفیة باطن و تزکیه نفس خود پیر دازم، يك روز ابو زید مرا گفت:

تا ازین علوی گری خویش بکلی بیرون نیایی از روایح دلپذیر طریقت بویی به مشام جانست نخواهد رسید.

علوی زاده ای که این مطلب را حکایت می‌کرد، از پیر هرات نظری رادرباره گفتار ابو زید پرسید و چنین جواب شنید که حقیقت مطلب همانست که ابو زید گفته است، هر کس با او گوید و با او نیازد. یعنی جز حق بچیز دیگری توجه نداشته باشد، صوفی اوست و گرنه از نسبت چیزی نیاید :

سپس گفت : در میان عده زیادی از مشایخ طریقت که به ارشاد مخلوق پرداخته اند ، من هزارو دویست نفر را که شایستگی مقام مقتدایی این قوم (صوفیان) را دارند می شناسم و از آنجمله تنها دو نفر سید و علوی بوده اند : یکی ابراهیم سعد و دیگری حمزه بن عبدالله است (۱).

دیگر از حجابهای این راه، بزرگ شمردن عمل و پاداش جستن است .

پیش ازین در بخشی که عنوان «پیر هیز از غرور» داشت در این باب مطالبی ذکر شد و در اینجا نقل یکی از سخنان پیر هرات کافسی است :

«او که کردار خود بیند دل او از الله محجوب بود، او که پاداش جوید بر آن او که منعم بنعمت بیاود یعنی بدیدن (۲)، دل او از او محجوبست ، نه کردار خود بین که توفیق او بین بر کردار خود و خود را در مجری قدر و خواست و حکم او بین ، سزاء حق او بین تا کردار فرا چشمت نیاید و... (۳)» بطوریکه در عبارات فوق دیده میشود فراموش کردن موثر و دیدن اثر هم یک نوع غفلت و در حکم حجاب است ، این مطلب را پیر هرات به تعبیر دیگر هم بیان کرده است : «آنها که خدا را شناختند به عرش و کرسی نپر داختند چه آنجا که شناخت است نه عرش است و نه کرسی، سخن جمله گفتیم دیگر چه پرسى؟ (۴)».

یکی از حجابها هم کرامت و دعوی کرامت است .

۱- نفحات ص ۷۲-۷۳.

۲- در نفحات ص ۸۳: آنکه از منعم به نعمت نگردد، ۳- طبقات ص ۱۷۰.

۴- انوار التحقیق ص ۴۹-۵۰.

چون ممکن است این مطلب با تعجب و حیرت تلقی شود، بهتر است که اندکی توضیح کنیم.

اصلاً کرامت عبارتست از امر خارق العاده ای که از اولیاء و مقربان حق صادر میشود و این غیر از معجزه است باین معنی که معجزه مخصوص انبیاء و مقربان به تحدی است یعنی نبی باید معجزه خود را اظهار کند و معجزه دلیل اثبات نبوت او باشد در حالی که ولی غالباً کرامات خود را مخفی می نماید تا توجه مردم بطرف او جلب نشود، ممکن است کرامت از وی صادر گردد ولی خودش از صدور کرامت خویش بیخبر باشد در صورتیکه نبی به معجزه خود عالم و واقف است و نیز نبی یقین دارد که امر خارق العاده ای که از وی صادر میشود معجزه هست، لیکن و لی بطور قطع حکم نمیکند که آنچه از وی صادر میشود کرامت است یا استدراج (استدراج عبارت از امور خارق العاده ایست که از مرتاض غیر مسلم صادر می گردد).

درینکه آیا صدور کرامت ممکن است یا نه سخنان بسیاری گفته و شنیده شده است و لیکن نظر اجمالی به کارهای بیرون از حدود عرف و عادت که از مرتاضان هند و مانیتیز و رها دیده میشود (و بسیاری از اشخاص دیر باور که حتی در صحت جدول ضرب تردید دارند، صدور چنان کارهایی را بعد از مشاهدات دقیق و مکرر، تصدیق کرده و ممکن الوقوع دانسته اند) این سوال را به ذهن می آورد که در حالی که ریاضت و ورزش تمرکز قوا برای جو گیان موجب صدور اعمال باور نکر دنی باشد، چه استبعادی دارد که امور خارق العاده از اولیاء و مشایخ صوفیه نیز صادر گردد و البته حاجت به توضیح نیست که عارفان و پیروان مسلک روحانی تصوف تا چه اندازه به ریاضت و تزکیه نفس و پرورش قوای روحی اهمیت میدهند و مواظبت دارند.

به هر حال با در نظر گرفتن مطالب فوق، در اینکه کرامت مخصوص اولیاء است و صدور آن هم ممکن است، شک باقی نمی ماند.

اکنون باید ببینیم که کرامت با اینکه امری خارق العاده است و صدور آن باید دلیل بز رگی و تقرب عامل آن باشد ، چرا حجاب راه طریقت بشمار میرود ؟

حقیقت اینست که سالک تا به مقام بلندی واصل نگردد، کرامتی از وی صادر نمیشود ، ولی چون ممکن است صدور کرامت، فکر سالک را بخود مشغول بسازد و او را از سیر الی الله تعالی باز دارد. همان مشایخ و عرفائی که کراماتی به آنها نسبت داده اند نه تنها آن را دلیل کمال ندانسته اند بلکه گفته اند: کرامت از جمله حجا بهای راه سلوک است . مثلاً وقتی برای بایزید گفتند که فلان شخص دریک شب به مکه میرود گفت: شیطان هم دریک لحظه از مشرق به مغرب میرود و نیز به او گفتند: فلان به روی آب راه میرود گفت :

ماهی در آب و مرغ در هوا از آن بهتر راه میرود و هم از بایزید نقل کرده اند که اگر ببینید مردی سجاده بر آب گسترده و در هوا مربع نشسته تا وقتی که اعمال او را در خصوص او امر و نواهی نبینید ، فریب مخورید (۱)!

و شیخ ابو الحسن خر قانی گفته است : هزار منزل است بنده را بخدا، اولین منزلش کرامت است، اگر بنده مختصر همت باشد به هیچ مقامات دیگر نرسد (۲).

پیر هرات ، بهتر از دیگران درین مساله دقت کرده و سخنان لطیف تری گفته است :

«حقیقت نه کرامات است، و رای آن چیز نیست ، آن زهاد و ابدال را خوش آید ، صوفی عارف از کرامات مه است وی کرامت کراماتست (۳)»
و هم درین معنی گفته است :

۱- تذکرة الاولیاء ص ۱۸۳- ۱۸۴.

۲- تذکرة الاولیاء ص ۱۵۱ .

۳- نفحات ص ۲۱۰ .

«حقیقت نه به کرامات در ست شود که حقیقت خود کراما تست و کرامات ابدال و زهاد رابود و از مکر و غرور ایمن نباشد چون عطا ها که چون به آن نگری ترا به آن باز گذارند، از عطا معطی پسند و از کرامات مکرم (۱)» .

و باز گفته است :

«کرامت ناگاه مرد را ازین کاریبرون آرد چون موی از خیمیر ، صوفیان کرامات را ردکنند، آن خود نثار بود بر ایام ایشان (۲)» .
و نیز گفته است :

«شیخ خرقانی مرا گفت در میان سخنانی که با من می گفت : اگر با خضر صحبت یابی توبه کن و اگر از هری در شبی بمکه روی از آن توبه کن (۳)» .

و بعد از آن شیبو اتر از آنچه بیان شد هم درین معنی گفته است :
«اگر بر هوا پری مگسی باشی و اگر بر روی آب روی خسی باشی دل بدست آر تا کسی باشی (۴)» .

درین سخن دقت کنید، پیر هرات گذشته از اینکه به امور خارق عادت اهمیت نمی دهد، یک درس بزرگ اخلاقی هم به شاگردان مکتب خویش می آموزد که آن عبار تست از دل بدست آوردن که خوش خلقی ، سخاوت ، فروتنی، جوانمردی فداکاری و صدها معنی دیگر را در بر دارد تو خود حدیث مفصل بخوان ازین مجمل . بالاخره پیر هرات بخدا پناه می برد و در مقام مناجات می گوید :

الهی حجابها از راه ما بر دار و ما را به ما وامگذار (۵)!

۱- نفحات ص ۲۰۰ ، ۲- نفحات ص ۲۰۰ .

۳- نفحات ص ۱۳۷ ،

۴- اندرز و مناجات ، ص ۴۲ ،

۵- انوار التحقیق ص ۳۶ ،

استفاده از وقت

ساعت تیری و امرارو وقت به کار های بیهوده در مسلك عرفان روا نیست .

وقت گرانبهاست و همین که ا زدست رفت باز گردانیدن آن محال است، صوفی باید وقت را غنیمت بشمارد و از آن برای پیشرفت روحی خود استفاده کند .

پیر هرات در باره اهمیت وقت و ترغیب به کار و یافتن راه پیشرفت در سلوک ، تعلیمات عالی دارد ، او گفته است :

«هیچ نشان نیست بد بختی را روشن تر از روز تیری، هر که نه در زیاد توست در نقصا نست (۱)» .

در جای دیگر گفته است :

«هر که نه در زیاد تست در نقصا نست و این صعب است این قوم را (۲)» .

وبالا خره گفته است:

« هیاهات هیاهات ، زهی خرابی اوقات ، به کودکی پستی و به جوانی مستی و در پیری سستی ، اندیشه کن ای مسکین که خدا را کسی پرستی (۳)؟» .

۱- نفحات ص ۶۷، ۲- نفحات ص ۲۲۶.

۳- انوارالتحقیق ص ۴۸.

تو کل

یکی از منازل مهم طریقت، توکل است، توکل یعنی اعتماد بحق، در حقیقت تو کل و قتی تحقق پیدا میکند که سالک به عجز و ناتوانی خود و ما سوی الله پی ببرد و بداند که موثر در وجود الا یکی نیست و آن یکی خدایی است که یکی از صفات او نعم الو کیل است .

یکی از مشایخ صوفیه گفته است: رکوة (سبده یا تو بره) صوفی کف اوست و با لش او دست اوست و خزینه او اوست یعنی حق سبحانه و تعالی، پیر هرات در تأیید این سخن گفته است :

«هر که بر این بیفزاید کاری فرادست خود دهد که به آن در ماند (۱)».

پیر هرات برای توکل سه درجه قائل است: درجه اول تو کلسی است که با طلب همراه باشد، متوکل درین حال با اینکه اعتمادش بحق استوار است از اسباب غافل نمیشود و نیت او هم سرگرم ساختن نفس و سود رسانیدن به خلق و ترک دعوی است.

درجه دوم تو کلی است که طلب با آن همراه نیست و نظر متوکل به اسباب متوجه نیست، در این حال منظور دارندۀ این صفت، کوشش برای تصحیح توکل و تطبیق اسم آن با مسمی و ریشه کن ساختن بلند پروازیهای نفس است.

درجه سوم توکل به معنای حقیقی آنست و آن دانستن این مطلب است که وکیل مطلق، خداست و همه چیز در تحت اراده و اختیار اوست بدون اینکه کسی درین صفت باوی شریک باشد (۲).

۱- نفحات ص ۴۶ ،

۲- منازل السائرین ص ۳۴ ،

رضا

سالک بعد از آنکه به مقام تو کل رسید و وکیل حقیقی را شناخت و دانست که خواست خواست اوست ، راه منزل رضا را می پیماید در این مرحله سالک ازین حقیقت آگاه میشود .

که جهان چون خط و خال و چشم و ابروست که هر چیزی بجای خویش نیکوست و در آن صورت به قضای حق راضی میشود و لب از هرگونه شکایت و اعتراض فرومی بندد و حتی از دعا نیز چون متضمن خواهش تبدیل او ضاع و احوال است خود داری میکند زیرا دعا در حکم خواهش است و خواهش علامت هستی خواننده است و شکل اعتراض بحکم حق را ممکن است بخود بگیرد .

رضا در سلوک عامه ، آخرین مرحله و در طریقت خواص ، اولین منزل می باشد و پیر هرات را درباره صفت رضا تحقیقی دلنشین است که در اینجا به نقل آن پرداخته میشود :

او گفته است :

«رضا حالتی است که دارند آن در هر مقام که متوقف باشد آرزوی پیش رفتن یا بازگشتن یا زیادتی یا تغییر حال را در دل راه ندهد» حالت رضا برای طبقه خواص اولین قدم و برای عامه اهل سلوک ، پر زحمت ترین مرحله طریقت است و آن دارای سه درجه می باشد :

درجه اول رضای عوام و آن اظهار خشنودی از معتقدات شرعی و احکام دینی است، این درجه از رضاهنگامی حاصل میشود که بنده خدای خود را از هر چیز و هر کس بیشتر دوست بدارد و او را سزاوارترین کسی به تعظیم و طاعت بداند.

درجه دوم راضی بودن از خداست و این رضایتی است که آیات قرآن به آن ناطق است و حقیقت آن خشنود بود نسبت به قضا و قدر و این مرتبه هنگامی حاصل میشود که تمام حالات در نظر سالک یکسان و دشمنی مخلوق از دل وی بیرون باشد و هر خواهش و تمنا یی که در دل وی پدید می آید، مقرون به اخلاص باشد.

درجه سوم رضا بر ضای حق دادن است، درین حالت بنده رضا و سخط خود را در جنب رضای خدا محو می بیند و باعثی برای اظهار رضایت یا ابراز عدم رضایت باقی نمی ماند اگر چه او را در آتش داخل کنند (۱)».

گفتیم که اهل رضا، حتی اذعان نیز ممکن است خود داری کنند زیرا از یکطرف آنرا دلیل اظهار وجود می پندارند و از سوی دیگر علامت نارضا یی می انگارند خوبست ببینیم که پیر هرات درین باب چه نظر دارد؟
پیر هرات می گوید: صوفیان حکم رفته را همیشه در نظر دارند و میگویند:

در صور تیکه هر چه بودنی است هست و هر چه شدنی است خواهد شد پس دعا لازم نیست، سپس بنقل مثالی درین خصوص می پردازد و آن اینکه ابو حفص غاوردانی تا پاسی از شب میگفته است: کاری که بوده است نا بوده چون کنیم؟ چون کنیم؟ چون کنیم؟
آنگاه خود پیر هرات نظر معتدلا نه تری ابراز میکند و می گوید:

«این نه آنست که دعا نباید کرد وورد نباید خواند، من هر شبانه روزی ورد خود بخوانم و آن دویست فصل دعا ست ولیکن هیچ چیزی

نمیخواهم و آن ورد زبان بود فرمان بر داری را (۱)».

منظور پیر هرات این است که من به سبب راضی بودن به قضا و رضای حق، در ضمن دعا چیزی نمیخواهم و بسبب آنکه خداوند، مرا به دعا امر فرموده است - و من ناگزیر از فرمانبر داری هستم، دعا میکنم، او همین معنی را در ضمن مناجات نیز یاد آوری میکند:

«الهی اگر به دعا فرمانست قلم رفته راجه در مانست (۲)»

و نیز در همین معنی گفته است:

«الهی کدام زبان به ستایشش تورا رسد؟ کدام خرد صفت تو برتابد؟ کدام شکر بانیکو کاری تو برابر آید؟ کدام بنده بگزارد عبادت تو رسد؟»

الهی از ما هر کرا بینی همه معیوب بینی، هر کرا دار که بینی همه با تقصیر بینی، با این همه نه باران بر می باز ایستد، نه جز گل کرم می روید، چون با دشمن باسخط بچندین بری پس سود پسندیدگان را چه اندازه و آیین محبان را چه پایان؟ مقام عارفان راجه حد و شادی دوستان را چه کران (۳)؟»

۱- نفعات ص ۱۲۶ - ۱۲۷.

۲- انوارالتحقیق ص ۱۵.

۳- کشف الاسرار ج ۱۰، ص ۳۴۳.

عنایت

در صفحات گذشتنه به این نکته که در آیین تصوف سالک رامی باید که به انجام دادن کارنیک بکوشد و لی برای کارهای خود ارزشی قایل نشود، اشاره شد.

در میان گروه انبوه مشایخ اهل تصوف، کسی که بیشتر از همه به این مساله توجه داشته است، پیر هرات بوده که در طی تعالیم خویش مکرر از عنایت و لطف حق یاد کرده و به عدم اعتماد بر طاعت و حسن عمل اشاره کرده و به نسب و نژاد هم هیچ اهمیت نداده است.

يك جا گفته است :

«راه بحق دور است مگر اودست گیرد و صحبت و صبر کر دن و روزگار گذرانیدن با خداوند سخت است مگر او مونس بود(۱)».

جای دیگر گفته است :

«اختیار حق سبحانه و تعالی بندگان رانه به سبب و علت است بلال را با آنکه غلامی بوده حبشی بخواند و بوجهل و عتبه و شیبه را که سادات مکه بودند براند، وی چه کرد و اینان چه کردند؟ هیچ!

همه به عنایت و قسمت او باز بسته است و کس را در آن سخن نرسد (۱)» .

و در ضمن مناجات نیز به این معنی اشاره کرده است :

«الهی دانی که نه بخود به این روزم و نه بکفایت خویش شمع هدایت می افروزم ، از من چه آید و از کرد من چه گشاید؟ طاعت من بتوفیق تو ، خدمت به هدایت تو ، توبه من بر عایت تو ، شکر من بانعام تو ، ذکر من بالهام تو ، همه تویی من که ام؟ اگر فضل تو نیا شد من بر چه ام؟ (۲)» .

و نیز گفته است :

«الهی فوز در طا عتست اما کار به عنا یتست ، ما را رحمت تو باید باقی همه حکایتست (۳)» .

یعنی هم باید در طاعت کوشید و هم قبول طاعت را به لطف و عنایت حق وابسته دانست .

پیر هرات برای عنایت علامت و نشانی هم تعیین کرده است که از این گفته وی بر می آید:

«عنایت عزیز است و نشانی آن دو چیز است: اول عصمت و آخر توبه (۴)» .

بنابر این کسی که از کس دوزخست توبه میکند و به حق باز گشت می نماید اگر امید وار به عنایت باشد ، امیدش بیجا نیست .

۱- نفحات ص ۳۵۲ ،

۲- کشف الاسرار ج ۱۰ ، ص ۳۰۹ ،

۳- انوار التحقیق ص ۲۲ ،

۴- اندرز و مناجات ص ۳۴ ،

خوف و رجا

در اثنای سلوك ، یکی از د و حالت خوف و رجا برای سالک حاصل می شود و سرنوشت او بوسیله آن تعیین می گردد . سالکی که در جه آگاهی و شناختش از عشق و محبتش بیشتر و بالاتر باشد ، حال خوف برای او پدید می آید و بر عکس ، اگر از عشق و محبت بیشتر بهره مند باشد ، حالت رجا بروی مستولی می گردد .

خوف ، بیمناک بودن سالک است از پیش آمدی که به امری مکروه منجر گردد یا سبب از دست رفتن امری مستحسن شود . رجا ، امید واری سالک است به پیش آمدن امری مستحسن یا از بین رفتن امری مکروه .

هریک از این دو حالت ، در صورتی که از حد اعتدال تجاوز نکند برای سالک دشواریهایی را پدید می آورد که ممکن است به گمراهی و هلاکت او منجر گردد . و سالک باید این هر دو حالت را به اندازه مساوی (نه یکی از آنها را) دارا باشد تا راستگار شود ، بهمین سبب صوفیانی هر دو حالت خوف و رجا را به دو بال سالک تشبیه کرده اند که با آنها می تواند در فضای کمال پرواز کند و موازنه بین این دو حالت را توصیه کرده اند .

پیر هرات ، خوف ورجا را دورکن از چهار رکن ایمان می شمارد
باین معنی که میگوید :

«اصل ایمان چهار چیز است ، اول خوف ، دوم رجا ، سوم حب
چهارم یقین ، اگر خوف نبودی امن بودی وایمن بودن از مکر خدا ی
تعالی کفر است ، اگر رجا نبود ی نو میدی بودی ونا امید ی از رحمت
خدا ، کفر است ، اگر حب نبود ی بغض بودی و خدا را دشمن داشتن
کفر است ، اگر یقین نبود ی شك بودی ودر خدا شك کردن کفر
است (۱)».

وی برای هر یک از دو حالت خوف و رجا سه درجه قائل
شده است :

الف- خوف :

درجه اول خوف ، ترس از عقوبت است واین خوف عامه است
که در اثر تصدیق و عید و یادآوری گناه و تفکر در عاقبت کار حاصل
می شود ودر نتیجه ایمان صحیح می گردد .

درجه دوم خوف ، ترس از مکر خداست در زمانی که سالک خود را
در مقام استغراق می بیند واز حلاوت یاد حق بهره مند می گردد (که قاعده
باید خود را در این مقام ایمن بیندارد) .

درجه سوم خوف ، ترس از هیبت و جلال حق است که مخصوص
اهل خصوص و بالا ترین درجات خوف است ودر اوقات مناجات
و مسأله بر سالک عارض می گردد (۲) .

ب- رجا :

درجه اول رجا ، امید یست که برای اشخاص عادی پیدا می شود
وایشان رابه کوشش و امیداردولدت خدمت را درایشان بوجود
می آورد و طبیعتشان رابه ترك منہیات مایل می سازد .

۱- انوارالتحقیق ص ۶۳ ،

۲- منازل السائرین ص ۲۰ ،

درجهٔ دوم رجا ، امید یست که سالکان راه حق را در اثنای طی طریق، دست میدهد و بر اثر آن از تمام لذات به امید لذت جا ودانی صرف نظر میکنند و به حفظ شرایط خدمت و آداب سلوک قیام می نمایند .

درجه سوم رجا ، امید یست که صاحبان ذللهای پاک دارند و آن امید لقاء حق است که اشتیاقی در سالک پدید می آورد که بر اثر آن از همه چیز دست می شویید (۱) .

در منا جا تهای پیر هرات آثار حفظ موازنه بین این دو حالت بخوبی مشهود است که بنابر رعایت ایجاز به ذکر يك نمونه آن می پردازیم:
«المهی گمهی بخود نگر م گو یم از من زار تر کیست ؟ گمهی
بتو نگر م گویم از من بزرگوار تر کیست (۲)» .

۱- منازل السائرین ص ۲۶ ،

۲- کشف الاسرار ج ۱ ، ص ۶۶۴ .

معرفت

منظور اصلی صوفی از طی منازل و مرا حلی که شرح مختصر آن در طی صفحات گذشته، آمد و صد ها مر حله و منزل دیگر که بنا بر رعایت اختصار از ذکر آنها درین اوراق خود داری شد، وصول به مقام معرفت است که فضیله عیاض در باره آن گفته است: «هر که خدای را بشناسد بحق معرفت پرستش او کند بکل طاقت (۱)».

معرفت حالتی است که زبان و قلم از تقریر و تحریر کیفیت آن عاجز است و ذوق این باده را کسی که نجشیده باشد نمیداند، پس همان بهتر که نگارنده این سطور هم از اظهار نظر شخصی خود داری کند و سخنان پیر هرات را در باره معرفت تا آنجا که این مختصر گنجایش دارد نقل نماید.

پیر هرات گفته است:

«خدایا نه شناخت ترا تو آن، نه ثناء تر از بان، نه دریای جلال

و کبریاء ترا کران ، پس ترا مدح و ثنا چون توان ؟ (۱) .
و نیز :

« غرض از آفرینش عبادت حق است و عبادت بی معرفت عبث
مطلق است ، اول معرفت او حاصل کن پس طاعتش از جان و دل کن (۲) .»

و نیز :

« سخن درذات حق جهل است که هیچکس را درذات الله سخن
نیست و روا نبود که گوید مگر آنکه الله تعالی خود را و پیغمبر و ی
گفت و ی را و کیفیت آن دانستنی نیست و جز تسلیم در آن روا نیست
و سخن در حقیقت معرفت حیرت است که او خود را شناسد بحق
الحقیقه ، دیگر همه عاجز اند و متحیر و او عجز رهی را از معرفت خود
بفضل خود معرفت می انگارد . مصطفی می گوید صلی الله علیه
و سلم در ثنا و دعاء الله تعالی لا ابلغ مدحتک ولا احصى ثناء
علیک انت کما اثبت علی نفسک و حق تعالی میگوید : ولا یحیطون
به علما از وی همین دانی که اوست خدای یگانه بی همتا و اشارت از
مشیر شرک است یعنی شرک خفی که اشارت را اشارت کننده ای
باید و او بدو گانگی در نیاید ، هستی بحقیقت اوست و دیگر همه بها نه
و وی (۳) در بود و هستی یگانه (۴) .»

و نیز :

« اگر مردمان نور قرب در عارف ببینند همه بسوزند و عارف نور
قرب در خود ببیند بسوزد ، علم قرب در میان زبان و گوش ننگند
که آن را هی تنگ است و از همراهی آب و گل زبان قرب را ننگ است
هر گه که قرب روی نمود عالم و آدم را چه جای درنگ است (۵) .»

و نیز :

۱- کشف الاسرار ج ۳ ، ص ۱۲۸ ،

۲- انوارالتحقیق ص ۴۴ ،

۳- در اصل : روی ،

۴- نفعات ص ۱۲۹ ،

۵- کشف الاسرار ج ۱۰ ص ۲۹۳-۲۹۴ ،

«عارف را ازدنیا عار است و آخرت در پای او خار است ، او را با آن‌واین چه کار است؟ از عارف درجهان نشان نیست ، آن زبان که عارف را نشان دهد در هیچ‌دهان نیست ، از چه نشان دهد چیزی را که در جهان نیست؟ (۱)» .
و نیز :

«معرفت دواست : معرفت عام و معرفت خاص ، معرفت عام سمعی است و معرفت خاص عیانی، معرفت عام از عین وجود است و معرفت خاص محض موجود ، معرفت عام را گفت: «واذا سمعوا ما انزل الی الر سول» . معرفت خاص را گفت: «سیریکم آیا ته فتعرفونها» «واذا سمعوا» اهل شریعت را مدحت است ، «سیریکم آیاته» اهل حقیقت را تهنیت است، هر که از شریعت گوید، گر هیچ با پس نگرده ملحد گردد، هر که از حقیقت گوید گر هیچ با خود نگرده مشرک گردد (۲)» .

وبلاخره آسانترین راه معرفت را چنین نشان میدهد :
«اورا بنتوان شناخت مگر با ووسخن او، که اورا بقرآن و سنت بشناختی اورا بدو بشناخته ای یعنی شناخت تصدیقی و تسلیمی ، بعقل مجرد اورا بنتوان شناخت ، عقل مخلوقست ، برهمچون خودی مخلوق دلالت کند، عقل حیلست است ، مایه نور معرفت و نبیت است، سخن از وبتوان شنید درشناختن او، هر که درو ازو فافتو سخن گوید بیدیر کی او خود گوید و عقل و قیاس خود بمیدیر که ایمان سمعی است نه عقلی (۳)» .

این رباعی را هم به پیر هرات نسبت میدهند :
آنکس که ترا شناخت جا نراچکند؟

فرزند و عیال و خانمان را چکنند؟

دیوانه کنی هر دو جهانش بی بخشی

دیوانه تو هر دو جهان را چکنند (۴)؟

۱- نقل از یک بیاض خطی ،

۲- کشف الاسرار ج ۳ ص ۲۱۵ ،

۳- طبقات الصوفیه ص ۴۰۹-۴۱۰ ،

۴- اندرز و مناجات ص ۴-۵ ،

محببت

همچنانکه مرا حلی از قبیل توبه ، زهد ، توکل و رضا مقدمه معرفت است معرفت نیز مقدمه محبت است .
 سو فی بعد از آنکه معرفت پیدا کرد ، دل وی از محبت خدا پر میشود و دیگر جای هیچ علاقه مثبت یا منفی مانند حب زن و فرزند یا بغض شیطان مثلا در آن باقی نمی ماند و درین وقت است که او به اولین مرتبه کمال روح خود میرسد و از ما سوی الله قطع علاقه میکند .

پیر هرات را در مورد محبت سخن بسیار است و حتی رساله ای بنام محبت نامه در دست است که اگر چه برخی از محققان ، آنرا به قید احتیاط در جمله آثار پیر هرات می شما رند ولی هم از لحاظ لفظ و هم از حیث معنی بطور قطع و یقین می توان آنرا از پیر هرات دانست و بوی خوش انفاس آن عارف بزرگ از سطر سطر آن به مشام میرسد .

او در رساله محبت نامه توابع محبت مثل انس ، شوق ، ذکر ، قرب ، وفا ، غیرت و وجد را یکایک تعریف کرده و در تشریح و توصیف

محبت داد سخن داده است و این نکته را ثابت کرده که درولا یت محبت عادت و عبارات و تکلیف راه ندارد و کسی را که در بند صورت گرفتار است از سر محبت آگاهی نیست و کیفیت محبت با گفتن و شنیدن راست نمی آید و بالا خره :

« این شراب را آشنا میدان بایندنه شنیدن ، بدین مقام رسیدن باید نه پرسیدن (۱) ».

پیر هرات محبت را به سه قسم مختلف تقسیم می نماید و این سه قسم عبارت است از محبت علتی و خلقی و حقیقی ، سپس به شرح زیر خصوصیت هر یک از اقسام سه گانه را بیان میکند :

« محبت علتی هواست و خلقی قضا ست و حقیقی عطاست . آن محبت که از علت خیزد در نفس نزول کند . خلقی در دل فرود آید و آن را نیست کند و آنچه از حقیقت خیزد در جان قرار گیرد تا وی را از وی نیست کند و بخود هست کند (۲) ».

در جای دیگر گفته است :

« نشان یافت اجابت دوستی رضاست ، افزا ینده آب دوستی و فاست ، مایه گنج دوستی همه نور است ، بار درخت دوستی همه سرور است هر که از دوگیتی جدا ماند در دوستی معذور است ، هر که از دوست جز از دوست جو ید نسیاس (ناسپاس) است ، دوستی دوستی حق است و دیگر همه و سوا س است «یحبهم و یحبونه» عظیم کاری و شگرف با زاری که آب و خاک را برآمد که قبله دوستی حق گشت و نشانه سهام وصل چونکه ننازدرهی و نزدیکتر منزلی بمولی دوستی است آن درختی که همه بار سرور آرد دوستی است ، آن تر بت که از و همه نرگس انس رو ید دوستی است آن ابر که همه نور بارد دوستی است ، آن راه که خاک آن همه مشک و عنبر است دوستی است رقم دوستی ازلی است و داغ دو ستی ابدی است (۳) ».

۱- محبت نامه ص ۷۵.

۲- محبت نامه ص ۶ .

۳- کشف الاسرار ص ۱۵۵.

و در مقام مناجات گفته است :

«الهی در الهیت یکتایی و در رحمت بی همتایی و در ذات وصفات از خلق جدایی ، متصف ببها یی ، متحد بکبر یایی ، مایه هر بینوا و پناه هر گدایی ، همه را خدا یی تادوست کراییی ؟ (۱)» .

پیر هرات در محبت نامه پس از تقسیم و تعریف هر یک از اقسام محبت به تعریف محبان پرداخته و مشخصات ایشان را بدینگونه بیان کرده است :

«نشان محب آنست که غرقه جمال محبوب بود و همچون نظارگیان پسر یعقوب بود ، باید که در مقابل دوست هستی از خود نبیند و دوست را جز بدوست نبیند ، این محبت بیچونست و نصیبچونست (۲)» .

و در همین معنی به زبان مناجات گفته است :

«الهی همگان در فراق می سوزند و محب در دیدار ، چون دوست دیده و رگشت محب را با صبر و قرار چه کار ؟ (۳)» .

۱- کشف الاسرار ج ۱۰ ص ۲۴۳ ،

۲- محبت نامه ، ۶ ،

۳- کشف الاسرار ج ۲ ص ۴۰۰ ،

حفظ اسرار

مردم در طبیعت و استعداد دمتفا و تند و در فهم و ادراک، مختلف هر گوشی را طاعت شنیدن هر گفتار و هر دلی را قوه تحمل و حفظ اسرار نیست، بهمین سبب صوفی که در طی سفر روحانی خود به مقام معرفت میرسد و از آنجا رهسپار روادی محبت می شود در آئینای راه هزاران مطلب ناگفتنی را در می یابد و به اسراری واقف میشود که در خارج از دایره تصوف و عرفان آگاهی بران اسرار برایش محال می نمود و باز در سر منزل محبت چیزهایی را کشف میکند که در راه، اثری از آنها دیده نمیشد، موظف است که این اسرار را حفظ کند و با هر کس در میان نگذارد زیرا ممکن است مستمع، قابل شنیدن ن اشارات و لطایف عارفانه نباشد و شنیدن اینگو نه مطالب باعث گمراهی و هلاکت او گردد.

این مطلبی است که همه عارفان به آن توجه دارند و میکوشند تا سر حق را جز با اهل حق در میان نگذارند.

پیر هرات، در باره حفظ اسرار، به کنایه و تصریح، سخن ها گفته و سالکان را بارها توصیه کرده است که از افشاء اسرار طریقت خود داری کنند.

يك جا گفته است :

- «هر که علم تصوف گوید به تکلف ، او در شر کست و هر که سخن گوید در هروقت که تواند گفت ، زرق است ، سخن به زندگانی باید گفت (۱) آن وقت باید گفت که درسکوت از خدای تعالی بترسی (۲)

سخن جنایت است ، تحقیق آن را مباح کند ، کلام این طایفه نه چون کلام دیگران است ، چون زندگانی نباشد ، میبرد تابه زندگانه و اباحت از آنجا می افتد (۳)».

باز در همین معنی گفته است :

«آن کشتن ، حلاج را نقص است نه کرامت ، اگر وی تمام بودی ، ویرا آن نیفتادی ، سخن با اهل باید گفت تا سر او آشکارا نشود ، چون بانا اهل گویی بروی حمل کرده باشی و ترا از آن گزند و عقوبت رسد (۴)».

پیر هرات می گوید : باید در وقت گفتن اسرار عرفان مقتضیات زمان و مکان را در نظر گرفت و سخن را طوری بیان کرد که اهل آن رموز و اشارات را دریابند و نا اهل چیزی درک نکند ، عین گفتار وی چنین است :

«وی (حلاج) در آنچه می گفت ناتمام بود ، اگر وی در آن تمام بودی ، آن سخن مقام و نفس و زندگانی وی بودی ، بروی کسی منکر نگشتی ، چیزی در می بایست ، وقت گفتن نبود و محرم نبود من سخن میگویم مه از آنکه او می گفت و عامه می باشند و انکار نمی آرند و آن سخن پوشیده میماند زیرا که هر که اهل آن نبود خود در نیابد (۵)» .

۱- مولینا عبدالغفور لاری در حاشیه صفحات این کلمه را چنین معنی کرده است:

سخن بیافت و وجدان باید گفت ،

۲- همو در معنی این جمله گفته است یعنی ترا سکوت روا نبود .

۳- صفحات ص ۱۳۰ ، ۴- صفحات ص ۱۵۲ ، ۵- صفحات ص ۱۵۲-۱۵۳ ،

فنا

مقام فنا را بر خی از عرفا آخرین منزل سلوک دانسته اند و برخی دیگر گفته اند: از منازل و مقامات اولیه است که سالک باید بعد از رسیدن به آن از مراحل بقاء و تجرید و تفرید و جمع و جز آن بگذرد تا به مقام توحید برسد.

فنا حالتی است که سالک را از صفات بشری بیرون می آورد تا آنجا که از همه موجودات، حتی از هستی خود بیخبر میشود، زیرا درین وقت ذهن وی در مشاهده صفات حق مستغرق میگردد و بالاخره کار بجایی میرسد که حتی از و صول خود به مقام فنا نیز بیخبر میشود. رسیدن به این مقام آسان نیست از هزاران عارف سالک، یکی که توفیق و عنایت حق شامل حالش شده باشد، به مقام فنا واصل میگردد.

پیر هرات، در تعریف مقام فنا گفته است:

«فنا عبارتست از اضمحلال هر چیز که غیر از حق است، نخست از راه علم، سپس از راه انکار و سرانجام از راه حقیقت. فنا سه درجه دارد:

درجه اول ، فنای معرفت در معروف است و این فنای علمی است
و فنای عیان در معاین و این فنای انکاری است و فنای طلب در یافت
و این فنای حقیقی است .

درجه دوم :

فنای دیدن طلب و معرفت و عیان است .
درجه سوم فنای رویت فنا است (۱) .

بعبارت دیگر :

این مرتبه را بلند و پستی نبود

خود بینی و خویشتن پرستی نبود

در هر قدمش ز نیست بینی اثری

جایی بررسی که نام هستی نبود (۲) .

۱- منازل السائرین ص ۱۰۴ .

۲- این رباعی منسوب است به پیرهرات (انوارالتحقیق ص ۴۳)

توحید

عالیترین مقامات عرفان و آخرین منزل و مقام طریقت ، مقام توحید است . و هر چه تاکنون گفته شده مقدمه ای برای این نتیجه بود .
توحید در نظر عرفا دارای چهار مرتبه است :

اول توحید ایمانی و این توحید است که حد فاصل کفر و اسلام شمرده میشود و کسی که بدان مقر و معترف باشد از شرک جلی نجات می یابد ، این توحید عبارت است از تصدیق به یگانگی خداوند جل شانہ و سزاوار پرستش دانستن او را به دل و اقرار به زبان .

دوم توحید علمی و این توحید است که سالک را بجای می میرساند که موثر حقیقی و وجود مطلق بجز ذات حق سبحانه و تعالی را نداند و همه عالم را با خواص و آثار آن پر توی از آفتاب جمال حقیقی بشمارد و هر علم و قدرت و ارادتی را اثری از آثار علم و قدرت و اراده حق بداند .

سوم توحید حالی و این توحید است که نور آن بدانگو نه بر دل سالک می تابد که او را از ظلمات بسیاری از اوصاف بشریت خارج سازد تا جایی که در نظر شهود اوجزات و صفات واحد نیاید و همین مشاهده رانیز صفت حق بداند نه صفت خود ، یعنی خودش فنا فی التوحید شود ولی و صول به این مرتبه بطور کامل تا زمانی

که امکان حرف زدن و کار کردن و اندیشیدن در سالک هست میسر نیست و بهمین سبب گفته اند که: توحید شبیه به طلبکاری است که هیچکس از عهده ادای دین او بر نمی آید یا مانند غریبی است که حق خدمت او را بجای نمی توان آورد و خلاصه اینکه در حال حیات حق این قسم از توحید چنانچه باید، ادانی شود و فقط عده معدودی از خواص موحدان ممکن است از عهده ادای آن بر آیند که در اثر اشراق نور توحید گاه گاهی لمعه ای بر وجودشان مثل برق لامع میگردد و آثار بشریت را منتفی میسازد و خود غایب میشود و این آخرین مرتبه توحید است که در ای آن مرتبه دیگر آدمی را ممکن نیست. چهارم توحید الهی و این توحید بدان معنی است که حق سبحانه و تعالی در ازل الازل بخودی خود نه بتوحید دیگری همیشه بصفت وحدانیت و یگانگی موصوف بوده که «کان الله ولم یکن معه شئی»، و اکنون هم بهممان صفت ازلی واحد و فرداست که «الان کما کان» و تا ابد الابد هم برین صفت باقی خواهد بود که «کل شیئیها لک الا وجهه»، و این توحید است که از شایسته نقصان منزله و مبراست (۱).

پیر هرات در باره توحید سخنان دل انگیزی دارد، که حاکی از کمال معرفت و بینش او از توحید است:

او گفته است:

«توحید آن نیست که او رایگانه خوانی، توحید آنست که او را یگانه دانی، توحید آن نیست که او را بر سر زبان داری، توحید آنست که او را در میان جان داری، توحید نه آنست که یکبار گوئی و یگانه باشی، توحید آنست که از غیر او بیگانه باشی (۲)».

و نیز گفته است:

«توحید عام یکی شنید نیست، توحید خاص یکی دانستن است، توحید خاص الخاص یکی دیدنست توحید درویشی یکی بودن و نسا بودنست و این مقام جای هلاک است و این نه کار آب و خاک است (۳)».

۱- نفحات ص ۱۷-۱۹.

۲- مقولات ص ۶، در کشف الاسرار، ج ۳ ص ۳۹۶: توحید نه همه آنست که او را یگانه دانی توحید حقیقی آنست که او را یگانه باشی و زغیر او بیگانه باشی.

از دیر باز، این سوال، اندیشه محققان را بخود مشغول داشته است که پیر هرات، در مسلك عرفان خود وحدت الوجودی بوده یا وحدت شهودی، بعبارت دیگر، وی طرفدار عقیده عرفانی « همه اوست»

بوده یا عقیده عرفانی « همه از اوست»؟

این کلمات پیر هرات، شاید راهی برای حل این مشکل و پاسخ این سوال پیش پای جستجوگران بگذارد:

« تو حید مسلماً نا ن میان سه حرفست : اثبات صفت بی افراط و

نفی تشبیه بی تعطیل و بر ظاهرا هر بر رفتن بی تخلیط .

حقیقتاً اثبات آنست که هر چه خدا گفت که از خود بر بیان است ومصطفی (ص) گفت که از حق بر بیان است، تصدیق و تسلیم در آن پیشگیری و بر ظاهرا هر آن بیستی و آنرا مثل نزی و از ضیفت بنگر دانی و بخیال گرد- آن نگردی که الله در علم آید در خیال نیاید و از تفکر در چگونگی آن بپرهیزی و تکلف و تاویل در آن نجویی و از گفتن و شنیدن آن بپچی و بحقیقت دانی که معلوم از صفات الله خلق را نام آنست و ادراك به آن قبول آنست و شرط در آن تسلیم آنست و تفسیر آن یاد کردن آنست .

ذات الله بقدر الله دان نه بمعقول خلق ، صفات او بسز اعاد دان نه بفکر ت خلق، توان او بقدر او دان نه بحیلت خلق، او هستی است یکتا، از او هام جدا و ز تکلیف برنا، هر چه خواهد کند نه بحاجت که و پرا بهیچ چیز حاجت نیست ، بلکه بخواست راست کند و علم پاک و حکمت سابق و قدرت نافذ .

سخن وی حق و وعدۀ وی راست و رسول وی امین و سخن وی به حقیقت موجود در زمین . با او پیوسته دائم و حجت وی به آن قائم، قضاء او مبرم و امر و نهی وی محکم، الا له الخلق والا مر تبارك الله رب العالمین ، اینست تو حید سمعی و شناخت خبری ، باین توحید بی هشت رسند و ز دوزخ بر هند و ز خشم حق آزاد شوند و ضد این توحید شرك مهین است، هر که ازین توحید سمعی باز ماند در شرك مهین بماند و ز مغفرت الله درماند.

اماتو حید دیگر ، تو حید عارفان است و حلیت صدیقان ، سخن درین

توحید نه کار آب و گل است و نه جای زبان و دل است .
 موحد ایدر بزبان چه گوید که حالش خود زبان است . عبارت چون
 کند از آن توحید که عبارت از آن عین بهتان است ، این توحید نه
 از خلق است که آن از حق نشان است از آنست که رستا خیز دل
 و غارت جان است .

ما وحد الو احد من واحد اذ كل من وحده جاحد
 توحید من ينطق عن نعته عاریة ابطلها الو احد
 توحیده ایاه توحیده و نعت من ینعته لا احد (۱)

وهم درین معنی گفته است :

« الهی از نزدیک نشانت میدهند و برتر از آنی و زدورت می پندارند
 و نزدیکتر از جانی ، موجود نفس های جوانمردانی ، حاضر دل های
 ذاکرانی .

ملکا تو آنی که خود گفتی و چنانک گفتی آنی (۲) .

پایان رسید سخن در باره برخی از اندیشه های عرفانی پیر هرات
 و همان بهتر که یکی از فقرات مناجات آن بزگمرد را خیرالختام
 این اوراق بی مقدار قرار دهیم و گوئیم :

الهی این چاشنی که دادی تمام کن

و این برقی که تا بانندی مدام کن

و آغاز این سعادت را مقرون بانجام کن

۱- کشف الاسرار ج ۲ ص ۵۷-۵۸ ،

۲- کشف الاسرار ج ۱ ص ۴۹۸ ،

منابع و مآخذ :

در تهیه مطالب این نامه از کتاب‌های متعدد استفاده شده است که برای رعایت اختصار مشهورترین آنها را در اینجا یاد میکنیم :

الف - از آثار پیر هرات و شاگردان نزدیکش که امالی وی را گرد آورده اند :

تفسیر کشف الاسرار و عدة الابرار، طبقات الصوفیه ، مقامات شیخ الاسلام ، رسائل خواجہ عبداللہ انصاری چاپ مجله ار مغان ، رسائل خواجہ عبداللہ انصاری چاپ بنیاد فرهنگ، منازل السائرین چاپ مصر بکو شمش آقای بوركوی ، صد میدان . انوار التحقیق ، اندرز و مناجات پیر هرات .

ب- از آثار دیگران :

نفعات الانس ، ذیل طبقات الحنابلة ، زندگی خواجہ عبداللہ انصاری اثر بوركوی ، اسرار التوحید ، کشف المحجوب ، حالات و سخنان شیخ ابوسعید ، استوارازدار ، تذکره الاولیاء ، بستان السیاحه ، ریاض السیاحه ، اشعة اللمعات . بحث در احوال حافظ ، چهارمقاله عروضی با تعلیقات قزوینی و دکتور معین ، مقصد الاقبال ، مثنوی معنوی ، خزینة الاصفیاء ، رو ضات الجنات اسفزاری ، شد الا زار فی حظ الاو زار عن زوارالمزار ، تاریخچه ادبیات نفیسی . سبک شناسی ، مجموعه نهصد مین سال وفات پیر هرات ، فیه ما فیه ، فرهنگ نفیسی ، لغت نامه دهخدا ، غزالی نامه ، غزالی و سیاست بهارستان جامی ، تاریخنامه هرات سیفی و چند کتاب دیگر کلکسیون های مجله آریانا ، مجله کابل ، مجله ادب .

رہبر مطالعات (فہرست مختصر)

با انعقاد مجلس تذکار نہصد میں سال و فات (۱۳۴۱) و ہزار مین سال تو لد (۱۳۵۵) پیر ہرات درافغانستان در بارہ آن بز رگوار آثار عمدہ بہ چاپ رسیدہ است . بر ای محققان جوان و اہل دل درینجا مطالعات آتی را تو صیہ می کنیم :

سر گذشت پیر ہرات ، بقلم استاد سرژ بور کوی ، تر جمہ دکتور روان فر ہادی ، کہ در ضمیمہ آن تصاویر محلات تا ریخی مربوط زندگی خواجہ ، خریطہ ہای جغرافیایی ، و فہرست اعلام آمدہ است - چاپ موسسہ بیہقی کابل - ۱۳۵۵

مقامات شیخ الاسلام - اثر مولانا عبدالرحمن جامی . چاپ کابل بہ کوشش مرحوم فکری سلجوقی (۱۳۴۱) تجدید چاپ با تحقیق مزید بہ کوشش مولف این کتاب (چاپ بیہقی - کابل ۱۳۵۵) .

مناجات و گفتار پیر ہرات بہ کوشش محمد آصف فکرت درین کتاب مناجات و نکات خواجہ از روی طبقات الصوفیہ و تفسیر کشف الاسرار میبدی و دیگر رسایل و کتب کہ از خواجہ چاپ شدہ استخراج و تقدیم گردیدہ است چاپ موسسہ بیہقی کابل ۱۳۵۵

صد میدان خواجہ عبداللہ انصاری - (محررم ۴۸۸ ہجری) از روی طبع اول ۱۹۵۴ کہ بہ حوالہ نسخہ ہای کتب خانہ شہید علی و نسخہ محفوظ در پاریس استاد بور کوی چاپ شدہ است بہ کوشش استاد عبدالحی حبیبی کابل میزان ۱۳۴۱ .

منازل السائرین خواجہ عبداللہ انصاری ، متن عربی با ترجمہ درسی و با مقایسہ بہ متن صد میدان خواجہ بہ کوشش دکتور روان فر ہادی چاپ موسسہ بیہقی کابل ، ثور ۱۳۵۵ .

طبقات الصوفیہ خواجہ عبداللہ انصاری ہروی . متن تحقیقی با مقدمہ و حواشی استاد عبدالحی حبیبی کابل ۱۳۴۱ گازر گاہ اثر مرحوم فکری سلجوقی - کابل میزان ۱۳۴۱ (۹۱) صفحہ

تذکرہ - دیگر کتب و آثاری کہ درین کتاب از آن ذکر کردیم .
و در کتاب اول الذکر این فہرست بہ آن اشارہ شدہ است .

فهرست نامهای اشخاص

- ۷۳،۳۹- ابو حفص غاور دانی-
 ۳۱- ابو حفص محمد کورتی-
 ۶۵،۶۴- ابوزید مروزی-
 ۳۶- ابوسعید مجنون-
 ۳۶- ابوسعید مجبوری-
 ۳۳،۱۵،۸- ابو سعید ابو الخیر-
 ۳۵،۳۴
 ابوسعید خراز- ۱۶
 ابو سعید صیرفی- ۳
 ابوسعید مالینی- ۴۰
 ابوسعید معلم- ۴۱
 ابوطاهر احمد ضبی- ۲
 ابو عاصم- ۲۸
 ابو عاصم حسین بن محمد- ۲۸
 ابو العباس سهر وردی- ۳۶
 ابو العباس قصاب- ۳۸،۳۴،۳۱
 ابو العباس نسائی- ۳۶
 ابو العباس نهاوندی- ۳۶
 ابو عبدالرحمن سلمی- ۳۳،۳۱،۱۰
 ابو عبدالله باشانی- ۷،۲
 ابو عبدالله بانیک- ۳۰
 ابو عبدالله بن باکویه- ۳۳،۳۲،۳
 ابو عبدالله بن الیمان- ۲
 ابو عبدالله بوذهل- ۳۸
 ابو عبدالله خفیف- ۳۴،۳۳
 ابو عبدالله دونی- ۵۸
 ابو عبدالله رودباری- ۳۲
 ابو عبدالله طاقی- ۲۹،۷،۲
 ۶۰،۵۸
 ابو عثمان مغربی- ۳۷
- ۶۴- آزر
 ابراهیم ادهم- ۱۸
 ابراهیم باخرزی (قاضی)- ۳۸
 ابراهیم بن شیبیان- ۲۶
 ابراهیم (ع)- ۶۴
 ابراهیم سعد- ۶۵
 ابن زجب- ۱
 ابن سینا- ۸
 ابواسمعیل (شیخعمو) - ۷،۳
 ۵۸،۴۱،۳۷،۳۰
 ابو اسمعیل نصر آبادی- ۳۵
 ابوبیشر گواشانی- ۴۰
 ابوبکر بخاری کلابادی- ۱۰
 ابوبکر حیری (قاضی)- ۳
 ابوبکر داشگر- ۳۷
 ابوبکر نصر قبانی- ۳۰
 ابوجعفر محمد قصاب- ۳۴
 ابوحاتم رازی- ۳۷
 ابوالحسن بشری- ۳۶،۲۹
 ابوالحسن تیشه ساز- ۴۹،۴۱
 ابوالحسن خبازی- ۳۸
 ابوالحسن خرقانی- ۳۴،۲۹،۲۸
 ۶۸،۶۷
 ابوالحسن طرزی- ۳۱،۳
 ابوالحسن عرفه- ۴۱
 ابوالحسن علی بن سهل- ۱۵
 ابوالحسن مزین- ۱۷
 ابوالحسین سالبه- ۴۱،۳۶
 ابوالحسین طرزی- ۵۸،۳۱
 ابو الحسنین نوری- ۳۲

- ابو عطاء نبادانی - ۳۹
 ابوعلی بوته گر - ۳۱
 ابوعلی خطیب - ۳۸
 ابوعلی دقاق - ۳۸
 ابوعلی زرگر - ۳۱
 ابوعلی صایغ - ۳۱
 ابوعلی کیال - ۴۰
 ابوعلی گازر - ۳۸
 ابوعلی مغازلی - ۳۲
 ابو عمر اکاف - ۲۰
 ابو عمرو نجید - ۳۰
 ابو الفتح ناصر قرشی مرغزی - ۲
 ابو الفضل عمر بن ابراهیم - ۲
 ابو الفضل محمد جارودی - ۲
 ابو القاسم ابو سلمه - ۳۲
 ابو القاسم قشیری - ۱۰، ۳۳
 ابو القاسم نصر آبادی - ۳۵
 ابو القصر بستی - ۶، ۴۱، ۴۹
 ابو محمد جریری - ۱۱
 ابو محمد (خادم ابو القصر) - ۴۱، ۴۹
 ابوالمظفر ترمذی - ۲۷
 ابو معشر معروف - ۳۷
 ابو منصور ازدی (قاضی) - ۲
 ابو منصور انصاری - ۶، ۷، ۲۷، ۳۷
 ابو منصور گازر - ۴۰
 ابو نصر احمد حاجی - ۳۱
 ابو نصر ترشیزی - ۳۶
 ابو نصر سراج - ۱۰، ۳۷
 ابو نصر سو هانگر - ۴۰
 ابو نصر قبانی - ۲، ۳۰، ۳۸
 ابو نصر مفسر - ۳
 ابو یعقوب اسحق قراب - ۲، ۴۰
 ابو یعقوب کورتی - ۴۹
 احمد چشتی - ۴۰، ۴۹
 احمد سنبل - ۴۱
 احمد کاهدستانی - ۴۰
 احمد کوفانی - ۳۷
 احمد مرجانه - ۴۰
 احمد نصر - ۴۰
 اسمعیل چشتی - ۴۰، ۴۹
 اسمعیل دباس - ۳۱
 اصیل الدین واعظ - ۳۹
 اقبال (عباس) - ۳۳
 باخرزی - ۲۸
 بایزید بسطامی - ۶۷
 بشرحافی - ۱۸
 بورکوی (استاد) - ج
 پیر محمد کشور - ۳۶
 پیر هرات (شیخ الاسلام عبدالله انصاری) - تقریباً در تمام صفحات
 تقی زاده (سید حسن) - ۱۰
 توحیدی پور (مهدی) - ۹
 جامی (عبدالرحمن) - ۱۰، ۳۴
 جلال الدین بلخی - ۱۰، ۱۶
 جلال همایی (استاد) - ۹
 جنید - ۱۱، ۱۵، ۳۰
 حبیبی (پوهاند عبدالحی) - ج، ۳۰
 ۳۲، ۳۷، ۵۸
 حسین فرائضی - ۳
 حسین گواشانی - ۳۷
 حصری - ۱۵، ۳۱
 حلاج - ۸۷

- حمزه عقیلی (شریف) - ۲۷
 حمزه علوی - ۶۵،۳
 خاتون بوعاصم - ۲۸
 ذبیح الله صفا (دکتور) - ۹
 سبکتگین (ناصر الدین) - ۳۶
 سعد بن محمد زنجانی - ۴
 سلجوقی (استاد صلاح الدین) - ۹
 شبلی - ۳۷
 شعیب پوشنجی - ۲
 شبیه - ۷۵
 عباس فقیر - ۳۶
 عبدالجبار جراحی - ۲
 عبدالحسین زرین کوب (دکتور) - ۹
 عبدالرحمن بن منده - ۴
 عبدالغفور روان فرهادی (دکتور) - ج
 عبدالغفور لاری - ۸۷
 عبدالقادر رهاوی - ۱
 عبدالله کهین - ۳۹
 عبدالله مهین - ۳۹
 عبدالهادی - ۱
 عتبه - ۷۵
 عتبه غسال - ۳۸
 علی شریفی - ۳۸
 عطار (فرید الدین) - ۱۰
 غزالی (احمد) - ۸
 غزالی (حجة الاسلام) - ۸
 القائم بامر الله - ۱
 قاری (عبدالله ملك الشعراء) - ۲
 قاسم غنی (دکتور) - ۹
 قطب الدین مودود چشتی - ۳۴
 کیوان قزوینی (عباس) - ۹
 محمد بن علی قصاب - ۱۱
 محمد بن منصور - ۴۳
 محمد بن منور - ۱۰
 محمد خورجه - ۴۱
 محمد شگرف - ۳۶
 مرتعش - ۵۳
 مسعود کازر گاهی - ۴۱
 المقتدی بالله - ۱
 مومن شیرازی (شیخ) - ۳۱
 هجویری (علی بن عثمان جلابی) -
 ۱۶، ۱۵، ۱۰، ۸
 یحیی بن عمار (خواجه امام) -
 ۳۸، ۳۴، ۳۳، ۷، ۳، ۲
 یوسف بن محمد بن سمعان - ۳۴

فهرست نامهای اماکن

- | | |
|-----------------------------|---------------|
| غوردان - ۳۹ | اردن - ۳۰ |
| قاهره - ج | اصفهان - ۴ |
| کازرگاہ - ۳۰ | افغانستان - ج |
| کوفان - ۲۷ | اهواز - ۳۲ |
| گواژان (گواشان) - ۵۸ | باباکوهی - ۳۳ |
| گواشانچه - ۳۹ | بسطام - ۳ |
| مرو - ۶۴ | بغداد - ۳۸ |
| مینه - ۳۵ | بلخ - ۲۷، ۶ |
| نباذان - ۴۰، ۳۹، ۳۸ | چشت - ۳۴ |
| نہاوند - ۳۳ | دامغان - ۳۴ |
| نیشابور - ۳۵، ۳۳، ۳ | سیستان - ۴۰ |
| هرات (هری) - ب، ۶، ۴، ۲، ۳۰ | شیراز - ۳۳ |
| ۶۸، ۳۶ | طوس - ۳ |

فهرست نامهای کتب

- ابن رجب (ذیل طبقات الحنابلة) - ۸۲، ۶۵، ۵۸، ۵۳، ۵۰، ۴۷، ۴۶، ۴۴
- طبقات الصوفیة سلمی - ۱۰
- غزالی نامه - ۹
- فیه مافیہ - ۱۰
- قرآن کریم - ۲۱، ۷، ۵
- قشیریہ - ۱۰
- قلندر نامه - ۵۱
- کابل (مجله) - ۲
- کاوه (مجله) - ۱۰
- کشف الاسرار - ۵۵، ۴۷، ۱۳، ۱۰
- ۸۴، ۸۲، ۸۱، ۷۹، ۷۶، ۷۴، ۵۶
- ۹۳، ۹۱، ۸۵
- کشف المحجوب - ۸۰، ۱۶، ۱۵، ۱۰
- کنز السالکین - ۵۶، ۵۱
- اللمع - ۱۰
- مثنوی - ۱۶
- محبت نامه - ۸۵، ۸۴، ۸۳
- مختصر فی آداب الصوفیہ - ۵۸
- مقامات شیخ الاسلام - ۴، ۳، ۲
- ۳۵، ۳۴، ۳۱، ۳۰، ۲۸، ۲۶، ۲۵
- ۶۲، ۶۱، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷
- مقصد الاقبال - ۳۹، ۳۷، ۳۰، ۳، ۲
- مقولات - ۹۱، ۶۴، ۵۲، ۴۷، ۴۳
- منازل السائرین - ج، ۲، ۳، ۲
- ۸۹، ۷۸، ۷۳، ۷۱، ۵۵، ۲۳، ۲۲
- نفحات الانس - ۹، ۴، ۳
- ۱۱، ۱۰، ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۵، ۲۶، ۲۸
- ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۱، ۲۹
- ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۶
- ۵۰، ۵۹، ۶۲، ۶۵، ۶۷، ۶۸
- ۹۱، ۸۷، ۸۱، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۱، ۶۹
- نقد بیدل - ۹
- ۲۸، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱
- اتفاق اسلام (روزنامه) - ب
- ارزش میراث صوفیہ - ۹
- استوار رازدار - ۱۴، ۹
- اسرار التوحید - ۳۵، ۳۳، ۱۵، ۱۰، ۸
- افکار شاعر - ۹
- امالی - ۳۱
- اندرز و مناجات - ۸۲، ۷۶، ۶۸، ۴۷
- انوار التحقیق - ۶۸، ۶۵، ۶۲، ۵۳
- ۸۹، ۸۱، ۷۸، ۷۶، ۷۴، ۶۹
- بحث د راحوال حافظ - ۹
- تاریخ ادبیات - ۹
- تاریخچه ادبیات - ۳۳
- تذکره الاولیاء - ۶۷، ۵۲، ۱۰
- التعرف لمذهب اهل التصوف - ۱۰
- جستجو د راحوال و آثار پیر هرات - ب، ج
- حالات پیر هرات - ب
- خزینة الاصفیاء - ۳۴
- دل و جان - ۱۳
- دمیة القصر - ۲۸
- روضات الجنات - ۳۰
- زندگانی و مکتب پیر هرات - ج
- زندگی خواجه عبدالله انصاری - ۲۹، ۳، ۲
- ژوندون (مجله) - ج
- سبک شناسی - ۵۰
- شبه الازار - ۳۳
- صدمیدان - ج، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۶۱
- طبقات الصوفیہ انصاری - ج، ۳۰، ۲۶، ۲۵، ۱۶، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۲



صحت نامه

لطفاً قبل از مطالعه کتاب ، اشتباهات ذیل را تصحیح فرمایید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱	۲	افکار	انکار
۱۱	۲۲	الفی	القی
۱۲	۲۱	تهی	تهی
۱۵	۱۱	رشته	رسته
۱۸	عنوان	بیدار	بیداری
۲۸	۱۹	ازوی	ازری
۳۲	۲	پیروان	پیران
۳۳	۳	نیشاپور	نیشابور
		(در اکثر جاها بهمین شکل غلط آمده)	
۳۸	۱۳	عتیه	عتبه
۴۱	۱۶	خواجه	خورجه
۴۳	۱۶	یادهایی	یادهابی
۴۴	۱	بسوسه	یسوسه
۴۷	۲	نپسندی	بنپسندی
۴۷	۱۲	بفضا	بقضا
۸۱	۱۹	وعارف	ورعارف
۸۵	۲	درحدیت	دراحدیت

Ali Asghar Bashir

The Thinking
of
Khwaja Abdullah Ansari

of Herat
(1006-1089 A.D.)

بيہقي کتاب خپرولو مو سسه

نور ۱۳۵۵

Publisher: Baihaqi

Kabul-1976

دولتي مطبعه

کتابهاییکه اخیراً بمناسبت سیمینار
بزرگداشت خواجه عبدالله انصاری ،
توسط موسسهٔ بیمقی نشر و توزیع
گرفته است :

- ۱- سرگذشت پیر هرات .
- ۲- مقامات شیخ الاسلام .
- ۳- برخی از اندیشه های عرفانی
پیر هرات .
- ۴- برخی از کتیبه ها و سنگ
نوشته های هرات .
- ۵- منازل السائرین .
- ۶- مناجات و گفتار پیر هرات .
- ۷- فرهنگ زبان گفتاری هرات .
- ۸- الهی نامه (خطاطی) .
- ۹- حکیم ناصر خسرو بلخی .